بسم الله الرحمن الرحیم

تقویت القلوب فی تذکرة المحبوب

فائده ای برادر عاشقی سراپا درد است هر که طالب درد است دلش گرم و آهش سرد است و اشکش سرخ و رویش زرد است وآنکه بی درد است پیش مردان عشق نامرد است **فائده** ای برادر وجود تو موجب نا موجودی مقصود تست و فقدان وجود باعث حصول مطلوب **فائده** ای برادر اغلاق ابواب هوس و هوا افتتاح اقفال خزائن قرب و معنی است و انقطاع هر رشته آمانی و آمال اعتصام حبل متین معانی و کمال **فائده** ای برادر امید عام تزئید ما سوی است و خوف عوام از نقصان مواد هوا و رجاء خاصان نعیم درجات است و مخافه آنها مجیم و درکات و تقاضای عاشقان لقا و وصلت و خسران ایشان حجاب و فرقت **فائده** ای برادر نفس خفاش است و روح در پاش نفس مائل بظلمات سفلیه است و روح راغب به تجلیات علویه پس اگر تابع آن باشی منزل توسجین باشد و اگر پیرو این شوی مقام توعلیین **فائده** ای برادر نفس تو آرزو دارد که ترا بامید نسیه از نقد باز دارد و در تهیه اسباب وجود از تحصیل مواد شهود مشغول گرداند تا که در جعبه حیات تیری نماند که بهدف مقصود رسانی و باصطیاد معنی خود نامور گردانی **فائده** ای برادر اگرچه سررشته کار ناپدید است چندانکه می توانی بکوش تا دم باقی است شراب ذوق از ساغر شوق بنوش **فائده** ای برادر کوشش تو موقوف بر نفی خود است نه منحصر بر اثبات احد چرا که حجاب اثبات حقیقت انیت

Scanned with CamScanner

فائده ای برادر نفس خواهد که بر مشتهات دنیوی دست یابد و در گلذار اخروی نیز بر بستر مراد بخوابد و نمیداند که ایثار متلذذات دنیا از نعیمات عقبا محروم سازد و عدم استلذذ فواکه هوا بفوز عظیم جنات الماوی بنوازد کما قال علیه قول تعالی : فَأَمَّا مَن طَغَى وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (سوره ۷۹: النازعات، آیت 37 – 41)

فرمان روای از پارسای پرسید که درین اندیشه دل من محزون است و جام عیش پرخون که نام مرا در جریده اصحاب نار نوشته اند یا طینت من آب رحمت سرشته. صاحب فرمود از اوقات زندگانی در امتناع هوس نفسانی وابتغای رضای (خداوندی) کار آوردۀ یا نه. گفت یاد دارم که روزی دل من اسیر طرۀ پری دیداری گردید، و جانم هنوز مواصلت گلرخساری چون در استدعای مباشرت آن معشوقه همت من معروف چو نفس من مبذول بود دولت وصال دست داد. لیکن بوقت خلوت خشیت عذاب جهنم و خوف حرمان تنعم برمن مستولی شد تا که دامن عصمت حال بآلایش کامرانی نفس بدشگال فوت نگردید و تقاضای نفسانی بسب استرضای یزدانی بحصول نانجامید. درویش گفت بشارت باد مرترا که احتباس نفس از منکرات باعث و حول جنان است وامتناع وی از منهیات موجب از آتش نیران **قال النبی** صلی الله علیه و آله وسلم الدنیا حرام علی اهل الاخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا و هما حراماں علی اهل الله[1] **مثنوی**

Scanned with CamScanner

عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت صد عدن پیشش نیرزد تره توت

آندم که تو در بهشت باشی خود کس نکند نگاه در حور

نظم

خدایا زاهد ز تو حوری خواهد قصورش بین بجنت می گریزد از سرکویش شعورش بین

نظم حافظ

بترک جنت فردوس می کند گر در حریم وصل تو ما واش می دهند

حکایت وقتی سلطان العارفین با یزید بسطامی قدس الله سره در تلاوت کتاب مجید فرقان حمید مشغول بودند چون بدین آیت رسیدند که منکم من یریدالدنیا ومن کم یریدالآخرة آهی جانفرسای کشیدند حاضران باعث فریاد سوزش بنیاد پرسش نمودند. فرمودند که محبوب بی نشان بنی نوع انسان را خطاب می فرماید بلکه عتاب می نماید که هر کس روی سوی او دارد و نظر برروی طالبان وصال کجا و مشتاقان جمال کو. قال الله تعالی

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (سوره 73 المزمل، آیت8)

قال النبی صلعم **"الدنیا لکم والعقبی لکم والمولی لی"**

نظم

نه دارآخرت نهٔ دار دنیا در نظر دارم ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم **قلب المومن عرش الله تعالی**[2] **مثنوی**

تخت دل معمور پاک است از هوا بروی الرحمن علی العرش استوا

Scanned with CamScanner

حدیث القلب حرم الله حرم الله یلج فیه غیره **مثنوی**

دل نباشد آنکه مطلوبش گل است   این سخن را روی با صاحبدل است

فرد

دل یکی منزل است ربانی   خانۀ دیو را چه دل خوانی

عزیزی می فرماید قول لی قلب لو عصیةً عصیت الله خواجه حافظ می فرماید **نظم**

بمی سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید   که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها

یعنی ملامت را بر سلامت گزین اگر ترا قلب حقیقی اشارت بدان نماید و ارشاد بآن فرمایدا چرا که دل سالک مسالک ملکوت و جبروت است و ناهج مناهج لاهوت و باهوت زبده مقتدایان کاروان طریقت و قدوۀ پیشوایان رهروان حقیقت خواهد بود کماورد فی الحدیث عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما منکم من أحد إلا وقد وکل به قرینه من الجن قالوا وإیاک یا رسول الله قال وإیای إلا أن الله أعاننی علیه فأسلم فلا یأمرنی إلا بخیر رواه مسلم[3] شیخ فریدالدین قدس سره می فرماید .

نظم

تو صاحب نفسی ای غافل میان خاک خون می خور   که صاحب دل اگر زهری خورد آن انگبین گردد

او اگر زهری خورد شهدی شود   تو اگر شهدی خوری زهری شود

کار پاکان را قیاس خود مگیر   گرچه ماند در نوشتن شیر شیر

حکایت صاحبدلی با خوبروی در رهگذار چشم چار گردیده پروانه وار بر شمع رخسار آن پری آثار بوسه داد. خادمی که همراه داشت آن هم قدم جرات

Scanned with CamScanner

برسبل متابعت آن ماهر حقیقت نهاد. پیر طریقت امر شنیع اورا نادیده انگاشته راه می پیمود و اتفاقاً بردکان آهنگر در حالتی گذر نمود که بیل را از کوره آتش بیرون کشیده می خواست که بر سندان نهد. درویش بهر دو دست آن بیل آتش رنگ از آهنگر ربوده بوسه چند بروی داد بعد از ان خادم خام طمع هوا پرست را ببوسه دادن آن بیل آتشین امر فرمود. خادم عرضداشت که شرار نائره این آهن آتش فام دستهای مرا خواهد سوخت. فرمودند که پیشتر ازاین بارتکاب آن کبیره دستهای معنوی تو سوخته شدند و دستهای جسمانی را بردستهای روحانی گزیدن و بجهة حصول لذات شهوانی جامۀ تقوی دریدن شائسته ارباب شریعت و اصحاب طریقت نیست. **حدیث من عرف الله** لایضره ذنب آیت: أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ (سوره ۱۰: یونس، آیت 62 - 64) حضرت شاه صاحب قدس سره می فرماید. **بیت :**

آگي كيا اڳهين، نسورو ئي نور
لاخوف عليهم ولاهم يحزنون، سچن كونهي سور
مولىٰ كيو مامور، انجو انگ ازل ۾

آیت : الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ

(سوره 6 الانعام، آیت 82)

مراد از ایمان نفی خطرات جسمانی واثبات صفات روحانی و ظلم کنایه از پندار ناهموار نفسانی یعنی آنانکه خیالات هستی موهوم حیوانی را نفی کرده باثبات

Scanned with CamScanner

حقیقت انسانی رسیده اند در دارالسرور در قرب حضور در مهد امان و حد و عرفان آرمیده اند. **مثنوی**

عارفان زانند دائم آمنون که گذر کردند از دریای خون
رفت در صحرای بیچون جان شان روح شان آسودهٔ و ابدان شان
در گلستان عدم چون بیخودی است سکه ز استغراق لطف ایزدی است

مولوی جامی می فرماید **نظم**

نبودی و زیانی زان نبودت مباش امروز هم کاین است سودت

عزیزی میفرماید نظم

خواب عدم کجاست که آسوده دل شویم فارغ ز پاسبانی این مشت گل شویم

شاه صاحب میفرماید بیت

ڳوريون پاسي ڳوٺ، هورن هاڙهو لنگهئو
ڪيچ تنين کي ڪوٽ، ڪين جنين جي ڪچ ۾.

بیت

ڪين ڪري ڪچ ۾، ٿي جريدي جوءِ هوند جنين سان هوءِ، هوت نہ هوندو تن سين

در **فتوح الغیب** مسطورست که سلطان العارفین مولانا بایزید بسطامی قدس الله سره فرمودند اند که وقتی محبوب حقیقی را بخواب دیدم و سوال کردم که وصول من بجناب تو چگونه صورت بندد فرمود که دع نفسک و تعال سعدی می‌فرماید **نظم**

Scanned with CamScanner

که تا با خودی خدا راه نیست
و زین نکته جز بیخود آگاه نیست

حدیث : نجی المخففون هلک المثقلون

حافظ صاحب می فرماید نظم

از زبان سوسن این آوازه ام آمد بگوش
کاندرین دیرکهن کار سبکساران خوش است

مولوی جامی می فرماید نظم

بیا جامی ز بود خود بپرهیز
ز پندار وجود خود بپرهیز
گرت فخری و ننگی هست از تست
ورت بوی و رنگی هست از تست
مصفا شو ز مهر و کینه خویش
مصقل کن رخ آئینه خویش
بود نور جمال شاهد غیب
بتابد چون کلیم الله دست از جیب
شود چشم دلت روشن بدان نور
نماند سر جانان بر تو مستور

سعدی میفرماید

سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار
زنگار خورده کی بنماید جمال دوست
سلوک سنجا سکھنا کوی نهین هی هردی لئدر لعل
مورکهه گنده کهولتا نهین کر میا بهیا کنگال

مثنوی

آئینه جانت چرا غماز نیست
زانکه زنگار از رخش ممتاز نیست
روتو زنگار از رخ او پاک کن
و آنگهان آن نور را ادراک کن

شاه صاحب می فرماید بیت

صوفي صاف ڪئو، هو جو ورق وجود جو، تهان پوءِ ٽئو، جيئري پسڻ پرين جو.

مثنوی

دفتر صوفی سواد و حرف نیست جز دل سفید همچون برف نیست

شیخ حسن بصری قدس سره می فرماید **اقطع القارین بفضل الصوفین** شاه صاحب می فرماید **بیت**

اکر پڙهہ الف جو، ورق سڀ وسار، اندر ڪٽي اُجار، پنا پڙهندين ڪيترا.

در **یواقیت الجواهر** مسطورست که سلطان العارفین قدس سره با علماء زمان خود می فرمودند : **اخدتم علومکم میتا عن المیت واخذنا علومنا عن الحی الذی لایموت**

مثنوی

در دلت بینی علوم انبیاء بی کتاب و بی معید اوستا

بی صحیحین احادیث و روات بلکه اندر مشرب آب حیات

جناب امام علی زین العابدین می فرماید. **شعر**

و رب جوهر علم لو الوح به لقیل لی انت ممن یعبدالوثنا

لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسناً

Scanned with CamScanner

حدیث

عن ابی هریرة رضی الله عنه قال حفظت من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وعائین من العلم فاما احدهما فبثثته فیکم و اما الآخر فلو بثثته لقطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام. رواه بخاری.[4] خواجه حافظ می فرماید.

نظم

حلاج بر سردار این نکته خوش سراید　　کز شافعی مپرسید امثال این مسائل

فرد

علم حق در علم صوفی گم شود　　این سخن کی باور مردم شود

یعنی معلومات الهی که اسماء و صفات او تعالی هست در معلومات صوفی که عین هویت و محض احدیت خواهد بود و مفقود و معدوم گردد چرا که اثبات تجلیات قدیم باعث نفی وجود حدوث میشود. عکس باوجود اصل خود می رود و این سخن پیش ظاهربین اعتماد را نشاید و اعتقاد را نباید.

دیوان ولی نظم

زاهد اگر چه فهم مین هی بوعلی وقت　　میری سخن کامرمک پایا نهین هنوز

مولانا رومی می فرماید قول

لو ظهرت الحقائق لبطلت الشرایع.

دیوان صائب می فرماید نظم

مرا از قید مذهبها برون آورد عشق او　　تا که چون خورشید طالع شد نهان گردید کوکبها

Scanned with CamScanner

دیوان میر نظم

مشرب پرست دست بمذهب نمی زند صحرا ز زحمت در و دیوان فارغ است

عزیزی می فرماید قول : **الصوفی لامذهب له**. **مثنوی**

ملت عشق از همه دینها جداست عاشقان را ملت و مذهب جداست

در **تذکرة الاولیا** مسطور است که مولانا حسین بن منصور قدس سره در پنجاه سالگی گفت که تاکنون هیچ مذهب نگرفته ام و مولوی حامی قدس سره در نفحات نقل کرده که مولانا سراج الحق والدین قونوی صاحب قدر و بزرگ وقت بوده اما بخدمت مولانا رومی خوش نبوده. پیش وی تقریر کردند که مولانا قدس سره گفته است که من با دو هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خاست که مولانا قدس سره را رنجاند و بیحرمتی کند یکی را از نزدیکان خود که دانشمندی بزرگ بوده بفرستاد که برسر جمع از مولانا قدس سره بپرس که چنین گفته اقرار کند.

اورا دشنام بسیار ده و برنجان آنکس بیامد و بر مولانا قدس سره سوال کرد که شما چنین گفته اید گفت گفته ایم آنکس زبان بکشاد و دشنام سفاهت آغاز کرد و مولانا قدس سره بخندید و گفت باین نیز که تو می گوئی یکی ام آنکس خجل شد و بازگشت.

ما نه مرغان هوا نهٔ خانگی دانهٔ ما دانهٔ بیدانگی

هر کبوتر می پرد در مذهبی وین کبوتر جانبی بی جانبی

شاه صاحب قدس سره می فرماید بیت

جت پکيءَ نہ پير، تتي ٹمکي باهڙي، سو ما بندو تکير، کاهوڙياٹيءَ کير ؟ ي

دیوان میر نظم

ز خود رود برهی عشق کاروان اینجا سربریده کند سیر لامکان اینجا
اگر مشاهده خواهی در مجاهده زن که کس بهار ندیده است بی خزان اینجا

شاه صاحب قدس سره می فرماید بیت

جفا وارن جس، جس جفا ريءِ نہ ٿئي، سکن سلٽ وڃائيو، گولي چڏ م گس
ليڙن جو لطيف چئي، ڏونگر آهي ڏس پنهون وڃي پس، سر پر هلي سسئي.

دیوان حافظ نظم

ناز پرورده تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوۂ رندان بلاکش باشد

حدیث قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم خفت الجنته بالمکاره **آیت** وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (سوره ۷۹:النازعات،آیت40– 41)
حدیث عن عبدالله ابن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لایومن احدکم حتی یکون هو ابتغا لما جنت به رواه فی شرح السنته[5] **مثنوی**

تا هوا تازه اینست ایمان تازه نیست کین هوا جز قفل آن دروازه نیست

دیوان ولی – نظم

نه پا وی دین کی لذت جسی دنیا کی هی خواهش قفل هی لذت دنیا حقیقت کی خزانی کا

Scanned with CamScanner

حدیث عن ابو موسی رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من احب دنیاه اضر بآخرته و من احب آخرته اضر بدنیاه فاثر واما یبقی علی ما یفنی. رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان.[6]

سلوک

کیلی چاورلی گئی آگی ملی دال　　دو دو دا دونا ملی ایک لی ایک کو دال

مثنوی

هم خدا خواهی وهم دنیای دون　　این خیال ست و محال است و جنون

نظم حدیقه

غم دین خور که غم غم دین ست　　همه غمها فراتر زین است
غم دنیا مخور که بیهوده است　　هیچکس در جهان نیا سوده است

سلوک

دین گنوایا دنیا سون دنیا نه چلی ساتھ　　پاؤن کلهارا ماریا غافل اپنی هاتھ

مثنوی

برسگان بگذار این مردار را　　خود بشکن شیشهٔ پندار را

حدیث الدنیا جیفته و طالبها کلاب[7] **دوهره**

دنيا يوندي تي طالب ڪتي سبهئان مل ڪي تاڻي　　هڏي اتي هوڏ تنهان دي، وڙهدي عمر وهاڻي
انڌي عشق الله دا چوڙيون، پئي ولوڙن پاڻي　　روحل راهه رباني پلجهون، بي سپ ڪوڙ ڪهاڻي.

حدیث الدنیا حرام علی اهل الاخرۀ والاخرۀ حرام علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله

دیوان غنی نظم

نه دار آخرت نه دار دنیا در نظر دارم ز عشقت کارچون منصور با دار دگر دارم

خواجۀ عبید الله نقشبند می فرماید نظم

خدایا زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین بجنت می گریزد از سرکویت شعورش بین

دیوان حافظ نظم

حافظ بترک جنت فردوس می کند گر در حریم وصل تو مأواش می دهند

مثنوی

عاشق کز عشق رحمان خورد قوت صد عدن پیشش نیرزد تره توت

حدیث :

ان لله جنة لیس فیها حور ولا قصور ولا فیها الا الله[8]

مثنوی

در بهشت کون باغ و بوستان در بهشت ما خدای جاودان

در بهشت آخرة حوران عین در بهشت ما همان حور آفرین

حکایت در **کشف الاسرار** آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود. درویش در پیش اورا استاده دعا می کرد که خدایا برو رحمت کن و بهشت اورا

Scanned with CamScanner

کرامت گردان. ممشاد بانگ برو زد که ایغافل، سی سال است که بهشت را با شرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه می دهندو من گوشه چشم همت برونیفگنده ایم. اکنون بدرگاه قرب می روم و تو برای من بهشت و رحمت می خواهی **نظم**

باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا　　بی جمالش روضهٔ جنت چه کار آید مرا

حدیث : **الدنیا لکم والعقبی لکم والمولی لی**[9]

آیت : وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا (سوره ۷۳: المزمل، آیت 8)

عزیزی می فرماید نظم

صوفیان از وعید دم نزنند　　جز رهی نیستی قدم نزنند

عزیزی می فرماید نظم

دانی چرا که اهل صفا خاموشند　　در نکتهٔ دل همچو خطی می کوشند

انصتوا را گوش کن خاموش باش　　چون زبان حق نگشتی گوش باش

دیوان حافظ نظم

در حریم عشق نتوان زد دم از گفته و شنود　　زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

قال الله و اذا قری القرآن : وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (سوره 7 الاعراف ، آیت 204)

Scanned with CamScanner

شاه صاحب قدس سره می فرماید بیت

کن ٹي کيچين کچئو، ڪجھ نہ ڪچيائون
رهـــي نـــه رتـــي جيتري، انهن وٹ آئـــون
وڍي وڏائـــون، هـــو جـــو وڻ هـئـــڻ جـــو.

دیوان میر نظم

رباب و چنگ ببانگ بلند می گوید　　که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید

شاه صاحب قدس سره می فرماید بیت

کن ٹي کيچين کچئو، ڪجھ نہ ڪچيو تن
اشارتون ان جون، ڪي سکو تان سڄڻ
وتـــان ويهي تـــن، سڻ تہ سوز پرائيين

حدیث: اصحبوا مع الله فان لم تستطیعوا فاصحبوا مع من یحب الله[10]

دیوان صائب نظم

صحبت روشن ضمیران کور را بینا کند　　اختلاط چشم عینک را حروف آموز کرد

سلوک

سادھو کی سنگت نونتدھی رتی بدھاوت کوت　　کچ سین کنچن هورهی جسکون ستگرو کی اوت

مثنوی

در جوار غالبان غالب شوی　　در جوار طالبان طالب شوی
نار خندان باغ را خندان کند　　صحبت مردانت از مردان کند

Scanned with CamScanner

صحبت شان خاک را اکسیر کرد گفت شان در مرده دل تاثیر کرد
یک زمانه صحبت با اولیا بهتر ازصد سال بودن درتقا
ای اخی چون اولیا را یافتی تو یقین میدان خدا را یافتی
هر که خواهد همنشینی باخدا کو نشیند در حضور اولیا

حدیث من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف **حدیث** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من رأنی فقد رأی الحق متفق علیه[11]

مثنوی

موم و هیزم چون فدای نار شد ذات ظلمانی او انوار شد
ای خوشا مردیکه از خود رسته شد در وجودی زندگی پیوسته شد
او بدل گشته بدل شد کار او لطف گشت و نور شد هر نار او
تا تو می بینی عزیزان را بشر وانکه میراث بلیس است این نظر
چون مبدل گشته اند ابدال حق نیستند از خلق برگردان ورق

قال سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سره. انسلخت من جسدی کما انسلخ حیته من جلد هو فاذا انا هو

دیوان میر

عاشق ازوهم دوئی چون صاف شد معشوق گشت جائی لیلی میر مجنون را بمحمل دیده ام

Scanned with CamScanner

حافظ

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود　　در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

مثنوی

آن توئی که بی بدن داری بدن　　پس مترس از جسم و جان برهم زدن

دیوان میر نظم

در بند کسوفی از طبیعت خورشید　　سپهر لایزالی

مثنوی

این تنت خواهد شدن آخر سقط　　ترک او کن تا نیفتی در غلط
ما بدانستیم ما که این تن نئیم　　بی حیات تن بیزدان می زئیم
ای برادر تو همین اندیشهٔ　　مابقی تو استخوان و ریشهٔ
گرگل است اندیشهٔ تو گلشنی　　وربود خار تو همه گلخنی

عزیزی می فرماید

گرگل بود اندیشه تو گل باشی　　ور بلبل بیقرار بلبل باشی
تو جزوی کل حق ست روزی چند　　اندیشه گل کنی تو گل باشی

شاه صاحب قدس سره می فرماید بیت

جز وڃايو جوڳئين، ڪل سين آهن ڪم　　آسڻ جن عدم، آءُ نہ جيئندي ان ري.

عشقیه نظم

چشم بتو فتاد وجودم همه حک شد هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد

مولانا جامی قدس سره می فرماید نظم

بجنبش چون در آید بحر ز خار بجنبش قطره کی آید پدیدار

قال سیدالطائفه جنید قدس سره المحدث اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر

چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادثه را گلیم

سعدی می فرماید شعر

اتانی الذی اهواه فی عکس الدجا فقلت له اهلاوسهلا مرحبا

یوحج ناراً ثم لطیفه برشته لذالک ترانی محرق و غریقا

نظم

دلارام در بر دلارام جو لب از تشنگی خشک بر طرف جو

قال سلطان العارفین اعنی با یزید بسطامی قدس سره شعر

شربت الحب کاساً بعد کاساً فما نفد الشراب وما رویت

نظم

نه حسنش آخرین دارد نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستقی و دریا همچنان باقی

مولانا حافظ شیرازی قدس سره نظم

حسن بی پایان او چندانکه عاشق می کشد زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سر برمی کنند

Scanned with CamScanner

بيت

نيھ نسورو نيل، سوري سک پرين جي
کاتي قريبن جي، وهي ويل کويل
پٽ تنين سان پيلھ، کسڻ جن قبولئو.

رباعی

در مسلح عشق جز نکو را نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار شود هرانکه او را نکشند

شاه صاحب بيت

سر ڏوندييان ڏڙ نہ لهان، ڏڙ ڏوندييان سر ناھ
هٿ کرايون آگريون، ويا کپجي کانھ
وحدت جي وهاڻ، جي وياسي وڍئا.

الحمدلله که ديگری نيست إِن نَّقُولُ إِلاَّ اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوَءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللّهِ وَاشْهَدُواْ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (سوره11 هود، آيت54) مراد از شرک خود را غير حق فهميدن و بکنه حقيقت خود نرسيدن است چنانچه عارفی می فرمايد **فرد**

ای آنکه طلبگار خدائيد خدائيد حاجت بطلب نيست شمائيد شمائيد

Scanned with CamScanner

صاحب **تفسیر ریاض القدس** در معنی رب العالمین می فرماید یعنی ظاهر کننده خود را در لباس تمثیلات و تعینات که عالم اعیان و اجسام کنایت ازوست و محبوب و محب اشارت بدو است و پس اوست که ازوست جز اونه نکواست. وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (سوره23 المؤمنون، آیت 117) باین همه الوان مختلفه و اشکال متضاده که خدای شما یکی است وحده لا شریک له بیشکی است. انما الهکم واحد خود با خود عشقبازد و با غیری نپردازد. هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ (سوره 57 الحدید، آیت 3) عارف شیرازی قدس سره می فرماید

نظم

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود   یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

حدیث قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اللهم ارنا الاشیاء[12] کما هی صاحب تفسیر حسینی در بیان اهدنا صراط المستقیم می نویسد که حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجۀ عبیدالله قدس سره درین معنی نکتۀ بلند وکلمۀ ارجمند فرموده اند و آن این است که بنما راه راست یعنی بمحبت ذاتی مشرف دار تا از التفات بخود و بغیر تو آزادگشته بتمامی گرفتار تو گردیم و جز تو ندانیم و جز تو ناندیشیم یا آنکه بنما راه راست یعنی آن راهی که حضرت تر است به نسبت هر موجودیکه آن موجود بی آن پیدای ندارد و بغایت کمال خود بی آن

Scanned with CamScanner

نمی رسد تا در همه جز تو نه بینم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم جناب **حضرت میر جان الله رضوی** صوفی قدس سره در دیوان خود می فرماید

غیر ناید بچشم محرم دوست　　عالم آئینه دار جلوه اوست

حضرت شاہ صاحب بھٹائی قدس سره می فرماید **بیت**

مون سين اکڙين، وڏا تورا لائيا　　جي کٺان ڏانهن کرن، تہ پڻ پسن پرين کي.

سلوک

کبیر اککری پتهری تهکری بهئی آرسی موه　　جان جان نین پدهارون تان تان درسون توه

در **عشقیه** آمده است **نظم**

ز بسکه دو دیده در خیالت دارم　　برهرکه نظر کنم ترا پندارم

واضح باد که هر چه هست ظهور و شهود مطلق است اما در نظر معنی نگران وحدت کیش محض حقیقت جلوه گر است نه غیری. و آنها از مشاهده جمال و جلال لایزال نه ملول نه سیری و در نگاه کوته نظران صورت اندیش همین صور گونته می آید و جلوهٔ حقائق کماهی پیش چشم آنها نقاب از چهره نمی کشاید. گویا که صحیفه اکوانی مانند آیات قرآنی مقصد هر خاص و عام و مطلب هر پخته و خام گشته و حبل متین شرع و حقیقت بجهته تمسک طالبان نجات و ماهران هویت فروهشه چنانچه از فحوای کلام ربانی متکلم و صوفی بهره وری دارد

Scanned with CamScanner

متشرع و موحد آنرا بسند استقامة خود می شمارد چنانچه در حدیث آمده است.

عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال **قال رسول الله صلی الله علیه و آله** وسلم **أنزل القرآن علی سبعة أحرف، ولکل آیة منها ظهر وبطن ولکل حد مطلع**- رواه **فی شرح السنته**[13] تشریح معنی ظاهراً دانشمندان شریعت می سازند و قانون معنی باطن راه شناسان حقیقت می نوازند چرا که کشف اسرار بطون بجز حصول تصفیه درون دست ندهد و زِ لال معانی کما بدون از منبع صدر مشروح که مورد فیوض مالا مال است نزهد چنانچه حکیم خاقانی می فرماید

نظم

جمال شاهد قرآن نقاب انگاه بکشاید   که دارالملک معنی ایمان را بیابی خالی از غوغا

چنانچه صاحب **عرائس** معنی آیات بینات در اصطلاح تشریح مقامات باثبات می رساند و مرکب خامه تصوف شمامه در مضمار تعرف می راند که قال الله تعالی : **الم ذلک الکتب لاریب فیه والکتاب اسرار للحبیب الی الحبیب ای السرالذی کتمت فی الحروف المفردة للربانین والروحانین لاشک ای لامعارضة النفس فیما عانیته الروح سرالملکوت هدی للمتقین ای هادیا للعارفین قال ابو یزید قدس سره المتقی من اذا قال قال الله تعالی و اذا عمل الله تعالی قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان للقرآن ظهراً بطناً و بطن البطن الی سبعة البطن** **نظم**

معنی قرآن ز قرآن پرس بس   و ز کسی کآتش زده اندر نفس
پیش قرآن گشت قربانی و پست   تا که عین روح او قرآن شده است

Scanned with CamScanner

قال الله تعالی إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (سوره2البقرة، آیت 6) ابن عربی قدس سره در تفسیر این آیت که ظاهرش در شان کفار است فرموده که این آیت در شان کافران حقیقی که کبرای عارفان باشند وارد شده یعنی این کافران حقیقی را بترسانی خواه نترسانی که برابرست و اینها ایمان عوام نمی آرند. شیخ بن شیخ میر قدس سره در تفسیر آیت خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِيمٌ (سوره2البقرة،آیت7) می‌فرمود که در حق خاصان ست. ختم است بردلهای ایشان که در دل ایشان غیر نیاید و برچشم ایشان که غیر نه بینند و برگوش ایشان که غیر نه شنود و مرایشان را لذت و حلاوت بسیار ازان کفر. صاحب تفسیر حسینی نیز شمه از تقریر باطن که توضیح علم لدنی ست در بعض آیات تنقیح نموده و در آیت شریفه که مرقوم می شود چنان فرموده که قال الله تعالی وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (سوره2 البقرة، آیت 54) در لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس منسوخ نیست اما تو به بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکار و توبه خاص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت و در بحرالحقائق آورده که قتل نفس هم مومن می تواند کرد هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن خالص را میسر نشود و آن قتل به قطع آرزوها و مراد ها باشد **نظم**

نفس خود راکش و جان را زنده کن   خواجه را گشته است اورا بنده کن
تو طمع داری که اورا بی جفا   بسته داری در وقار و در وفا

Scanned with CamScanner

فاهر خسی را این تمنا کی رسد
مـوسی بـایـد که اژدرهـا کشد

مبرهن باد که ظهور ممکنات و بروز مخفیات جز بحصول حال نفی واثبات ممکن نیست و مظهر انعکاس صور غیوب بدون مرآت قلوب روشن نه کما **فی المثنوی معنوی**

آئنه دل چون شود صافی و پاک نقشها بینی برون از آب و خاک
هم به بینی نقش هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را

حکایت در بهجة **الاسرار** باسنادی که دروی از دو واسطۀ بیش نیست روایت کرده که روزی غوث الثقلین **شیخ محی الدین عبدالقادر** قدس سره العزیز بر کرسی بود و واعظ می فرمود که قریب بده هزار کس در زیر پایه ممبر وعظ وی حاضر شده بود و شیخ علی النتهی زیرپای کرسی شیخ نشسته ناگاه شیخ علی النتهی را خواب برد شیخ عبدالقادر قدس الله سره فرمود قوم را "اسکتوا" همه ساکت شدند تا آنکه جز انفاس از ایشان شنیده نمی شد پس فرود آمد.

شیخ از کرسی و بایستاد و با ادب در پیش علی دمی نگریست دروی. پس بیدار شد شیخ علی و گفت شیخ عبدالقادر اورا که دیدی تو آنحضرت را در خواب. گفت نعم فرمود ازین جهت ادب ورزیدم و باتو استادم در پیش تو و فرمود بچه وصیت فرمودند ترا. آنحضرت گفت بملازمت مجلس تو. پس شیخ علی گفته آنچه من در خواب دیدم شیخ عبدالقادر قدس سره در بیداری دید **حدیث** عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رانی فی المنام فسیرانی فی الیقظة ولاتمثیل الشیطان لی[14] متفق علیه **حکایت**

Scanned with CamScanner

نقل است اول شب که شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره را حبس کردند اورا در زندان ندیدند و شب دویم نه اورا دیدند نه زندان را. بازشب سیم در زندان دیدند. گفتندش شب اول تو کجا بودی و شب دویم تو و زندان کجا بودند. گفت شب اول من بحضرت نبوی بودم ازان مرا ندید و شب دویم حضرت درینجا بودند. ازان هر دو غائب بودیم شب سیوم مرا باز فرستادند برای حفظ شریعت بیامدم تا خود بکشند **نظم**

چشم شان را هم ز نور اسرشته اند　　تا ز روح و از ملک بگذشته اند

معلوم باد که مشاهده عالم ارواح بدون دیدهٔ جان صورت امکان نه بندد، مگر خاص الخاص را که از سر تا پا چشم گشته اند و بنور حق آغشته، وگرنه دیدهٔ سر را چه مجال که جلوهٔ روحانی تواند دید، و گلهای دیدار را از گلبن ارواح تواند چید کما قال الله تعالی: وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لاَ يَسْمَعُواْ وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ (سوره7 الاعراف،آیت198) **حکایت** سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید که سراین سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرمود که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام است و حضرت رسالت پناه را صلی الله عیه و آله وسلم کفار و یهود ومنافقان میدیدند. حضرت شیخ فرمودند این دیدن حمل برویت ظاهر مکن معلوم است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید چندکس بجمال بینا شده باشند. نظر برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید که این چشم که من دارم جمالت را نمی شاید کما فی المثنوی معنوی **مثنوی**

Scanned with CamScanner

اندک اندک خوی کن با نور روز تا چو خفاشی نمانی بیفروز
اندک جنبش بکن همچون جنین تا به بخشندت حواس نوربین
روی هر یک می نگرمی دار پاس بو که گردی تو ز خدمت روشناس

شاه صاحب بيت

پير پراٹا کرکٹان، سکا منهن سندان کاهوڙين اهڃاڻ، انگ نہ ساري اگڙي

مثنوی

فقر فخری نز گزاف است و مجاز
بل هزاران عز پنهان ست و ناز
آزمو کن فقر را روزی دو تو
تا بفقر اندر غنا بینی دو تو

قال امیرالمؤمنین امام العارفین علی علیه السلام غرمن قنع و ذل من طمع **حکایت** در تفسیر **بصائر** آورده که سلطان محمود غزنوی علیه الرحمۂ در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب الاولیا بودند آمده استدعا فاتح نمود. همچنان در صف نعال ایستاده از تفسیر قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىَ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره3 آل عمران، آیت26) نکته درخواست نمود. فرمودند که روشن ترین وجهی در معنی این آیت این است که ترا باهزار و هفت صد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ آبادان و صدهزار سوار مکمل بجهته طلب پشتی و پشتی طلب بخانه همچو من

Scanned with CamScanner

گدای آورد و در صف نعال باز دارد و مرا باین گلیم کهنه وپای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد **نظم**

هر کو بقناعت آشنا شد — از فیض تعز من تشا شد
و آنکوره حرص و آز پیمود — مقهور و مذل من تشا شد

نکته غنای قلبی دولت است ابدی که بفقرا ساعتی زائل نگردد و لقای مطلوب نعمتی است سرمدی که بخفای ماسوا منسی نشود

حکایت یکی از پیران طریقت گفت که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد. ازوی پرسیدم که ای جوان مرد این همه زخم خوردی ونناليدی. گفت آری شیخا معذورم داری که معشوق در برابر بود و میدید که مرا برای او می‌زنند تا از نظاره وی بالم زخم شعور نداشتم .

فرد

تو تیغ میزن بگذار تا من بیدل — نظاره می کنم آن چهرهٔ نگارین را

حکایت و کذالک سلخوا النسمی بحلب و عمواله حيلة حين کان يقطعهم بالحجج و ذلک انهم کتبوا سورة الاخلاص وارشوا من بخيط النعال و قالوا هذه و رقته محبته و قبول فضعها لتاخی اطباق النعل ثم او خذ و ذلک واهدوه للشيخ من طريق بعيدة فلبسه وهو لا يشعر ثم اطلعوا نائب حلب و قالو اله بلغنامن طريق صحيحة ان النسيمی کتب قل هو الله احد و جلعنا فی طباق نعله وان لم تصيدفنا فارسله وانظر ذالک ففعل فاستخرجو الورقه فسلم الشيخ الامر الله تعالی ولم يحب عن نفسه و علم انه لا بدان يقتل علی تلک الصوره و اخبرنی بعض تلامذه انه صار نشيد

مواهجات فی التوحید و هم یسلخونه حتی خمس آیته بیت و کان ینظر الی الذی یسلخه و یتبسم **مثنوی**

روح صالح قابل آفات نیست زخم بر ناقه بود بر ذات نیست
کس نیابد بر دل ایشان کفر برصدف آید ضرر نه بر گهر
پیش من این تن نیابد قیمتی بی تن خویشم فتی ابن الفتی

فرد

جسم من گر سوزد و خاکستری گردد چه باک
مـی زند بـانگ انـالـحق آن حـقیقت مـطلقم

حکایت چون حضرت خواجۀ حسین بن منصور حلاج قدس سره را پاره پاره کردند و بسوختند و خاکسترش را بباد دادند، اما این بانگ یعنی انا الحق نتوانستند فرونشاند. پس معلوم شد که آن بانگ از منصور نبود "انی انا الله" از درختی برآمد و درخت درمیان نه، چه عجب که از منصور براید و او درمیان .

مـن نمیگویم انا الحق یار می گوید بگو
چون نگویم چون مرا دلدار می گوید بگو

عزیزی می فرماید:

فرد

دوستدارم خویش را نه از برای خویشتن
بلکه بـهر آنکه دلبر دوست می دارد مرا

حکایت در شرح محمد بلخی آورده است که خواجه احمد معشوق قدس سره سالها مشغول بود. روزی مادرش پرسید که ترا از نتایج این شغل چه خطاب نصیب شد. گفت هیچ نه روزی از هاتف شنید که تو سگ درگاه مای مبتهج شد و بر مادر آمد و گفت مرا سگ خطاب شد. گفت مردان سگان آن درگاه اند مشغولی

Scanned with CamScanner

زیاده کن تا مرتبه تو عالی شود بعد چند گاهی آواز شنید که تو عاشق درگاه مای چندگاه دیگر مشغول شد آواز شنید تو معشوق درگاه مای بمجرد آنکه از خلوت بیرون شد خلق اورا خواجه احمد معشوق می خواندند. جناب شیخ المشائخ بابا فرید شکر گنج قدس سره فرموده اند که پیش ازین هر چه خدا می گفت فرید می کرد حالا هر چه فرید می گوید خدا می کند **مثنوی**

آن دعای شیخ نی چون هر دعاست　　فانی است و گفت و گفت او خداست

فرد

آنانکه چشم سرخ بصد حیله وا کنند　　سگ را ولی کنند مگس را هما کنند

حکایت منقول است که خواجۂ خسرو دهلوی رحمة الله علیه باشارۂ مولانا نظام الدین قدس سره صحبت حضرت علی نبینا علیه السلام دریافت و التماس ساخته که آب دهن مبارک خود را در دهان وی کند. حضرت خضر علی نبینا علیه السلام فرمود که این دولت "سعدی" برده "خسرو" با خاطر شکسته بخدمت مولانا نظام الدین قدس سره صورت حال باز نمود. شیخ نظام الدین قدس سره آب دهان خود را در دهان وی انداخت برکات آن ظاهر شد چنانچه نود و نه کتاب تصنیف کرده است قال الله تعالی:

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ

(سوره 15 الحجر، آیت 21)

قطعه

بهر که هر چه دهد پائدار خواهد بود　　بدست عارف باشد کلید هرگنجی

چو بهره بنیتی بخشند دیدۂ جان را　　چوچهمی عطای ذاتش آسان کار خواهد بود

Scanned with CamScanner

مثنوی

هر که بر افلاک رفتارش بود بر زمین چه دشوارش بود
هر که واقف گشته بر اسرار هو راز مخلوقات چه بود پیش او

حکایت آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبدالخالق غجدوات قدس سره روزی در معرفت سخن می گفتند ناگاه جوانی درآمد برصورت زاهدان خرقه در بر سجاده برکتف در گوشه بنشت و بعد از زمانی برخواست و گفت حضرت رسالت پناهی فرموده اند که **اتقوا فراست المومن فانه ینظر بنور الله**.[15] سراین حدیث چیست. حضرت خواجه قدس سره فرمودند که سراین حدیث آن ست که زنار ببری وایمان آری. جوان گفت، نعوذ باالله که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمودند. خادم خرقه از سر چون باز کشید زنار پدید آمد. جوانی فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد. حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیائید که تا موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید و ما نیز زنار های باطن را قطع کنیم. خروش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاد تجدید توبه کردند

مثنوی

توجه چه باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن
عام را تو به کار بد بود خاص را توبه ز دیدۀ خود بود

اما خاص الخاص که صفت **یفعل الله ما یشاء** دارند و بعاطیت **یحکم ما یرید** همیشه درکار ازین هر دو حالت آزاد و باوج ربوبیت و موج محبوبیت دائما دلشاد.

فرد

خسروان که بدم طبل خدای بزنند بیشک اندر دو جهان هر چه بخواهد به کنند

Scanned with CamScanner

یواقیت الجواهر نقلاً من فتوحات

ان للحلاج کان یدخل بیتاً اسمه عنده بیت العظمت فکان اذا دخله ملاه کله بدنه عین الناظرین حتی ان بعض الناس نسبه الی علم السیمیا لجهله باحوال الفقر فی تطوراتهم ولما دخلوا علیه لیاخذو للصب کان فی ذالک البیت فی قدر احد بخرجه من ذلک البیت لان الباب یضیق عنه فجاة الجنید و قال سلم الله تعالی و اخرج لما قضا و قدره فرجع الی حالته المعهودة و خرج فصلبوه و کان ینشد. هو یزول فی قیوده حال ذهابهم به انی الصلب قدس سره روحه و افاض علینا فتوحه بهذه الابیات

حبیبی غیر منسوب الی شی من الحیف　　سقانی ثم حین کفعل الضیف با ضیف
فلما دارت الکاسات دعی بالنطع والسیف　　ذاک جزأ من یشرب مع التنین فی الصیف

فرد

ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز　　اینها که کرده ایم برای تو کرده ایم

مثنوی

گنجهای خاک تا هفتم طبق　　عرض کرده بود پیش شیخ حق
شیخ گفتا خالقا من عاشقم　　گر بجویم غیر تو من فاسقم
هشت جنت گر در آرم در نظر　　ورکنم طاعت من ز خوف سقر
مومنی باشم سلامت جوی من　　زانکه این هر دو بود حظ بدن

خواجه عبدالله انصاری می فرماید – الهی اگر مرا بدوزخ فرستی دعویدار نیستم اگر به بهشت فرستی بی جمال تو خریدار نیستم **حکایت** در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری در حالت نزع بود. درویشی در پیش او دعامی کرد خدایا برو رحمت کن و بهشت اورا کرامت گردان. ممشاد بانگ بروزد که ای غافل سی سال

Scanned with CamScanner

است بهشت را با عزو شرف و غرف و حورو قصور بر من جلوه می دهندو من گوشه چشم برو نیفگنده ایم. اکنون بدرگاه قرب می روم و تو برای من بهشت و راحت می‌خواهی **فرد**

باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا　　بی جمالش روضه رضوان چه کار آید مرا

خواجه انصاری قدس سره می فرماید که طالب دنیا رنجور است طالب عقبی مزدور است و طالب مولی مسرور است

نظم

اهل دنیا که محض رنجور است　　صحت معنوی ازو دور است
راغب آخرت بود مزدور　　می کشد بار تا شود ماجور
هست مبرور طالب دیدار　　که دلی پاک دارد از اغیار

قولهم قدس سرهم القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاهم **حکایت** وحی آمد بداؤد و علی نبینا و علیه السلام که برای من خانه پاک بساز که نظر عظمت من درو فرود آید. داؤد علیه السلام گفت خدایا کدام خانه است که نظیر عظمت و جلال ترا شاید. فرمود که آن دل مومن است. داؤد گفت چگونه پاک گردانم. گفت آتش عشق دروی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد **فرد**

خوش آن آتش که در دل برفروزد　　بجز حق هر چه پیش آید بسوزد

مولوی جامی قدس سره **نظم**

عشق آتش است پیر و جوان را خبر کنید　　من بی خبر شدم دگران را خبرکنید

Scanned with CamScanner

مثنوی

عاشقی رنج است تاوان تا ابد خیز لااقسم بخوان تا فی کبد

سعدی

اگر مرد عشقی کم خویش گیر وگرنه ره عافیت پیش گیر
مترس از محبت که خاکت کند که باقی شوی مگر هلاکت کند

حکایت یحکی عن المنصور الحلاج قدس سره انه اذا حبس جاۂ الشبلی قدس سره فقال یا منصور ما المحبة فقال لا تسألنی للیوم واسالنی غدا او لما جأ من الغد خرجوه من الحبس و نصو الجزع لاجل قتله فمر الشبلی رحم بین یدیه فنادی یا شبلی المحبة اولها حق و آخر قتل .

مثنوی

قتل یک رگ است وین سی صد هزار هر یکی را خونبهای بیشمار
خونبهای من جمال ذوالجلال خونبهای می خورم کسب حلال

حکایت یحکی عن ابی یزید البسطامی قدس سره انه کان یمشی فی البادیة فرای اربعین رجل من اصحاب الطریقه ماتو اعطاشا او جباعاً فناجی ابو یزید قدس سره فقال الهی کم قتلت الاحباب والی کم نریق دم الاصحاب فسمع هاتف. یقول یا ابا یزید اریق الدم واعطی دیتها. فقال الهی ما دیته هولاعه فسمع هاتفاً یقول ما ابا یزید دیته مقتول الخلق الدرهم و دینار مقتول الحق رویته الحق الملک الغفار.

هلالی قدس سره می فرماید **نظم**

او کشد تیغ جفاؤ خلق آید در خروش   من بفکر آنکه چون قربان آن قاتل شوم

حدیث قدسی **من عشقنی فقد عشقته و من عشقته فقتلته ومن قتلته فانا دیته فرد**

زخم شمشیر توبا مخمور عشق تو دهد   مستی صد من می و سرمایۂ ذوق ابد

سئیل ابوبکر شبلی قدس سره عن المحبته فقال هوالسکر والجنون هم سکاری شربوا من کاس الوداد فضاقت علیهم الارض والبلاد. من عرف الله حق معرفته و وله فی عظمته فتحیر فی قدرته و شرب من کاس حبه غرق فی بحر انسه و تلذذ بمناجاته.

فرد

هــر که را مونس شده نور جمال لا یزال
گنج تاریکی و تنهائیش بزم عشرت است

حکایت حکی عن الشبلی قدس سره انه صارا اعمی فی اتحر عمره فدخل علیه رجل فی اللیلته فرآه یدور فی بیت مظلمته و یقول هذه الابیات **شعر**

کل بیت انت ساکنه غیر محتاج الی سرج   وجهک المامول حجتنا یوم یاتی الناس با لحجج
لا اباح الله لی فرج یوم ادعومنک بالفرج   . . . .

قطعه

عاشقان جز بوصلت معشوق می نخواهند فرحتی دیگر
جز تذکر حسب پیش محب جو نمی ارزد عشرتی دیگر

Scanned with CamScanner

سلوک

تـن تـلوار سک صـیقل کـلمی کـرنت لـگاء
نت نت گاس کبیر تون مت من مورچه لگ جاء

قطعه

پاس انفاس خویش باید داشت   تا نه ضایع شود ز تو نفسی
صیقل آئینه دلت ذکر است   زو برد زنگار هر هوسی

قال الله تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا (سوره33 الاحزاب، آیت41 - 42) حدیث عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی یقول أنا مع عبدی حیثما ذکرنی وتحرکت بی شفتاه رواه البخاری.[16]

مثنوی

اذکروالله شاه ما دستور داد   دید اندر نار ما را نور داد
وین قبول ذکر تو از رحمت است   چون نماز مستحاضه رخصت ست
با نماز او بیالوده است خون   ذکر تو آلوده تشبیه چون

حدیث عن عایشه رضی الله تعالی عنها قالت جاءت فاطمۃ بنت أبی حبیش إلی النبی صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله إنی امرأۃ أستحاض فلا أطهر أفأدع الصلاۃ فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا إنما ذلک عرق ولیس بحیض فإذا أقبلت حیضتک فدعی الصلاۃ وإذا أدبرت فاغسلی عنک الدم ثم صلی متفق علیه[17]

مثنوی

ما بری از پاک و ناپاکی همه وز گرانجانی و چالاکی همه
تو بهر حالیکه باشی می طلب آب می جو دائما ای خشک لب
لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب سوی او می او را می طلب

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله لا ینظر الی اعمالکم و صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم[18] **هندی**

چراغ دل اگر گل تجهی کر گل اسی روشن
یهی تحفه هی سالک کون نردیک حق کی لیجانی کا

بیت

هل هنئين سين هوت ڏي، پيرين پنڌ وسار
قاصداڻي ڪار، ڪين رساڻي ڪيچ کي.

بیت

هل هنئين سين هوت ڏي، پيرين ڪر نہ پنڌ رائو پيچ نہ رند، رڙهہ روحاني سسئي.

من المهاجرین حبیب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی انی لست و کل کلام الحکیم اتقبل ولکنی اتقبل همه و هواه. فان کان همه و هواه فی طاعتی جعلت صمته حمد الی و وقاران لم یتکلم رواه الدارمی[19] **مثنوی**

ما درون را بنگریم و حال را ما برون را ننگریم وقال را
آتشی از عشق در جان برفروز سر بسر فکر عبادت را بسوز

Scanned with CamScanner

عن عمران بن حصین(رض) ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال مقام الرجل بالصمت افضل من عبادة سنین سنته و رواه البیهقی فی شعب الایمان.[20] زیرا که سکوتی که دروی جولان کند فکر در مصارف و حقائق الهیه و کونیه تا مستغرق گردد. لطیفه قلبیه در بحر ذکر خفی و مستور گردد بنور ذات و صفات اگرچه ساعتی لطیف باشد بهتر است از طاعت و عبادت جوارح که در تفرقه و بیحضوری بگذرد و دل بی یاد خدا گر سالها بسیار باشد جمع نبود. شرح مشکواة من عینی قال.الله تعالی فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (سوره ۱۰۷: الماعون، آیت 4- 5) قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم لاصلاةَ الا بحضور القلب[21]

مثنوی

ناظر قلبیم گر خاشع بود
گرچه در گفتار نا خاضع بود

عن ابی ذر (رض) قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لایزال الله عز و جل مقبلا علی العبد و هو فی الصلواة مالم یلتفت و اذا التفت انصرف عنه. رواه احمد و ابو داؤد والنسائی والدارمی.[۲۲] **خواجه حافظ**

گرت هواست که نگسلد پیوند   نگاهدار سررشته تا نگهدارند

بيت سنڌي

جان جان پسين پاڻ کي، تان تان ناهه سجود   وڃائي وجود، تهان پوءِ تڪبير چؤ.

Scanned with CamScanner

مثنوی

زانکه ترک تن بود اصل نماز ترک خویش و ترک فرزندان آز
گر بمهر غیر دل داری گرو وان تو نیرزد نیم جو

قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم القلب حرم اللہ ان یلج فیہ غیرہ

حدیقه دل یکی منزل است ربانی خانۂ دیورا چه دل خوانی

مثنوی

دل نباشد آنکه مطلوبش گل است این سخن را روی باصاحبدل است
تخت دل معمور پاک است از هوا بروی الرحمن علی العرش استوی

قال مولنا سید الطائفۂ قدس سرہ لی قلب ان عصیۃ فقد عصیۃ اللہ مثنوی

آئنه کز زنگ آلایش جداست پر شعاع نور خورشید خداست
روغن کوشد فدای کل بکل خواه روغن خوانیش خواهی تو گل

قال الشبلی قدس سرہ المجاهده تورث المشاهده.

خواجه حافظ

نماز در خم آن ابروان محرابی
کسی کند که بخون جگر طهارت کرد

Scanned with CamScanner

عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقبل الصلوة بغیر طهور ولا صدقة من غلول رواه مسلم[23] **خواجه حافظ**

طهارت ار نه بخون جگر کند عاشق   بقول مفتی عشقش درست نیست نماز

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم الصلوة معراج المومن[24] مثنوی

گفت واسجد و اقترب یزدان ما   قرب جان شد سجدۂ ابدان ما
پای ظاهر در صف مسجد صواف   پای باطن فوق گردون در طواف
جان سفر رفت و بدن اندر قیام   وقت رجعت زان همی گوید سلام

شیخ عطار قدس سره

ره ظاهر خویش پاک کن بوضو   اندرون باطن نماز گذارد

دیوان رومی

ای نسخۂ نامه الهی که توئی
وی آئینه جمال بادشاهی که توئی
بیرون ز تو نیست هر چه هست درعالم
از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

امیرالمؤمنین امام الموحدین سیدالشهدا امام الاصفیا قرة العینیین بنی الثقلین سیدنا و مولانا ابو عبدالله الحسین علیه السلام من الملک العلام لولده الامام السجاد علیه التحیه

Scanned with CamScanner

من خالق العباد فکرک یاولدی فیک یکفیک فلیس شئی خارجاً عنک کما قال ابی امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام

دوآءک فیک وما تشعر وداُک منک وما تبصر
انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمر
فان تک تعرف حل الرموز فجسمک لوح به اسطر
وتزعم انک جزء صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر
فلا حاجته لک من خارج فکرک وما تفکر

قال الله تعالی: اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

(سوره17 الاسراء، آیت14)

بیت سندھی

وجودي ورق، ڪور تن مان ڪو پڙهي حاصل تنين حق، جن پروڙئو پاڻ کي.

مثنوی

دفتر صوفی سواد حرف نیست جز دل اسفید همچون برف نیست

شاه صاحب فرمود

صوفي صاف ڪئو، هو جو ورق وجود جو تهان پوءِ ٿئو، جيئري پسڻ پرينءَ جو.
مري جيءَ تہ ماڻئيين، جانب جو جمال ٿئين هوند حلال، جي پند اهائي پارئين

قال سلطان العارفین قدس سره: **انسلخت من جسدی ما انسلخت الحیتہ من جلد ھا فاذا انا ھو رسالہ**

کاڏي کاھیان کرھو، آھي چوڏس چٽاٽو
منجھئي کاک ککوري، منجھئي لڏاٽو
راٽو ئي راٽو رءِ راٽي ٻيو ناہ کو.

خواجه حافظ

تا نفحت فیه من روحی شنیدم شدیقین   برمن این معنی که من زان ویم او زان ماست

حدیث عن ابی قتاده (رض) قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رآنی فقدرای الحق متفق عیه[25] **شعر**

کنت دهرا قبل تکشف الغطا   اخالک انی ذاکر لک و شاکر
فلما اضأ اللیل اصحبت شاهدا   بانک مذکور و ذکر و ذاکر

خواجه حافظ

بخود می بازد از خود عشقبازی   خیال آب و گل در ره فسانه

شیخ عطار

عاشق خود خود است خود معشوق   خود تماشا و خود تماشا کار

قال محبوب سبحاني قدس سره رایت ربی بعین ربی فقلت من انت قال انا انت

Scanned with CamScanner

دیوان میر

عاشق لز وهم دوئی چون صاف شد معشوق گشت جای لیلی میر مجنون را بمحمل دیده ام

رساله شاه صاحب

جن لئي اسان سڪياسين، سي پڻ اسين پاڻ هاڻي وڃ گمان، صحيح ڳڏياسين سپرين

مثنوی

آن توئی لیکن نه این توکه تن است
آن تـوئی کـه برتر از ما و من است

دیوان میر

گوهر جز تو ندارد بحر عمان وصال خویش را بشناس کش سر در گریبان وصال

مثنوی

یوسف وقتی و خورشید سما از چه و زندان برآ ورو نما

حدیث قال النبی الدنیا سجن المومن و جنة الکافر[26]

مثنوی

این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان
این جهان و اهل او بی حاصلند هر دو اندر بیوفائی یکدلند
زادهٔ دنیا چو دنیا بیوفاست گرچه رو آرد بتو آن رو قفاست
گرچه در خشکی هزاران رنگهاست ماهیان را در یبوست جنگهاست
عیسی جان پای در دریا نهاد حس خشکی دید کز خشکی بزاد

Scanned with CamScanner

دیوان صائب

مرا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است که غیر عالم آب هر چه هست برباد است

قال الله تعالی : وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (سوره 28 القصص، آیت 88)

مثنوی

کل شی هالک الاوجهه چون نئی در وجه او هستی مجو
پیش نیست و بباید نیست بود چیست هستی پیش او کوروکبود

قال الله تعالی ان الله یامرکم ان تؤد الامانات الی اهلها – امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود ظلال نسبت بآفتاب چه وجود ظل امانت آفتاب است در وقتی که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده و با اشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال می گوید " أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا" (سوره۴: النساء،آیت58) چگونه ظلال متلاشی می گردند و اثر ایشان بکلی محومی شود بر همین منوال چون شعاع خورشید حقیقی عزعن التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن العلمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باهل آن باز می گردد و سر " لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (سوره ۴۰: غافر، آیت 16) بظهور می آید. **مثنوی**

جمله سرها را به پیش او نهید ملک ملک اوست ملک اورا دهید
خصم هر شیر آمد و هر رو به او کل شئی هالک الا وجهه

دیوان حافظ

این جان عاریت که بحافظ سپرد دوست روزی رخش بینم تسلیم وی کنم

شاه شرف قدس سره

گربیاید ملک الموت که جانم ببرد تا نه بینم رخ تو روح رمیدن ندهم

Scanned with CamScanner

حدیث عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جاء ملک الموت الی الموسی ابن عمران علیه السلام فقال له، احب ربک قال فلطم موسی علیه السلام عین ملک الموت ففقاء ها قال فرجع الملک الی الله، فقال انک ارسلتنی الی عبد لک لا یرید الموت وقد فقاء عینی قال فرد الله الیه عینیه. وقال ارجع الی عبدی فقل الحیواۃ ترید فان کنت ترید الحیات فضع یدک علی متن ثور فما توارث یدک من شعره فانک تعش بها سنته فالمائم تموت. قال فلان من قریب رب اذننی من الارض المقدسته رعیته بحجر. قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لوانی عنده لا رایتکم فبره الی جنب الطریق عندالکثیب الاحمر[27] متفق علیه. گفته اند در طبع موسی علی نبینا علیه السلام جدتی او شدتی بود و وی مظهر جلالی بود تا روایت می کنند که چون در غضب می آمد کلاه برسر داشته اشتعال می نمود **شرح مشکواة من عینی** موسی علیه السلام در درخت نگاه کرد آتشی سفید بی دود دید بدل فرونگیریست شعله آتش شوق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد **فرد**

هست درمن آتشی روشن نمیدانم که چیست
اینقدر دانم که همچون شمع می کاهم ز عشق

قال الله تعالی نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (سوره ۱۰۴: الهمزة ، آیت 6-7)

تفسیر حسینی من عینیه صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب است. حسین بن منصور قدس سره فرموده که هفتاد ساله آتش نارالله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام ساخته شده ناگاه شرری از مقدمه اناالحق بیرون جست و دران آتش سوخته افتاد. اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد

Scanned with CamScanner

فرد

ای شمع بیاتا من و تو زار بگیریم	کاحوال دلسوختہ ہم سوختہ داند

تفسیر حسینی من عینیہ

مولنا جامی

خوش آن دل کاندرو منزل کند عشق	زکار عالمش غافل کند عشق

درو رخشندہ برقی برفروزد	کہ صبر و ہوش را خرمن بسوزد

العشق نار اذا وقع فی القلوب حرق ماسوا المحبوب

مثنوی

عشق آن شعلہ است کو چون برفروخت	ہر چہ جز معشوق کلی پاک سوخت

شعر

آہ من العشق و حالاتہ	احرق قلبی بحراراتہ

ما نظرالعین الی غیرکم	اقسم باللہ و آیاتہ

دیوان حافظ

برق از منزل لیلی درخشید سحر	وہ کہ با خرمن مجنون دلفگار چہ کرد

سوال

جل کی پتنگ یون کہا سن دیپک مری بات	توتہ ہمارا عیش ہو پر تو کچھ ہمری تات

جواب

گہانی او پر بتہکی ہم پہیرائی انگ	در در آپ جلاتی ہین تبہون جلیا پتنگ

Scanned with CamScanner

دیوان هلالی

عاشقان هر چند مشتاقان جمال دلبرند دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند
عشق می نازد بحسن و حسن می نازد بعشق آر آری این دومعنی عاشق یک دیگرند

قال الله تعالی **فذکرونی اذکرکم** پس یاد کنید مرا بطاعت تا شما را یار کنم بمغفرت. ابن عینیه رحمة الله علیه می گوید که در اخبار با ما رسیده است که حق سبحانه فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام که اگر جبرائیل و میکائیل را داد می هر آئینه نعمت بزرگ برایشان تمام کرد می و آن این ست که گفته ام **فذوکرنی اذکرکم**. در کشف الاسرار آورده که رب العلمین فرموده **لایزال العبد یذکرنی واذکره حتی عشقنی**. نتیجه دوام ذکر کمال محبت است که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبان ست بلکه ذکر دل و جان ست. در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از زبان شما ذکر زبان کمتر می شنویم. فرمود که زبان بیگانه است درمیان نگنجد واسطی رحمة الله علیه فرمود که ذکر نسیان ذکر است و قیام بمذکور به و درین بیان اعز صفی الدین را **رباعی** است

جز یاد توام از دل ناشاد نرفت ور سینه هوائی گل و شمشاد نرفت
مستغرق ذکر تو چنانم که دگر در ذکر توام ذکر تو از یاد نرفت

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ینزل ربنا تبارک تعالی و تعالی کل لیلة الی سماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل آخر و یقول من یدعونی استجب له من یسالنی فاعطیه ومن یستغفرنی فاغفرله و متفق علیه[28] و فی روایت المسلم ثم ینبسط یدیه فیقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم حتی ینفجر الفجر.

Scanned with CamScanner

خواجه حافظ

مرغ شبخوان را بشارت باد کاندر راه عشق   دوست را با نالهٔ شبهای بیداران خوش است

مثنوی

دوستدارد دوست این آشفتگی   کوششی بیهوده به از خفتگی
نالم این را نالها خوش آیدش   وز دو عالم ناله غم بایدش

رساله شاه صاحب

ووءِ ووءِ ڪندي وت متان ووءِ و سارئين   رندن متي رت هار ته ملين هوت ڪي

مثنوی

آن یکی الله می گفتی شبی   تا که شیرین می شد از ذکرش لبی
گفت شیطانش خمش ای سخت رو   چند گوی آخر ای بسیار گو
این همه الله گوی از عتو   خود یکی الله لبیک گو
می نیاید یک جواب از پیش تخت   چند الله می زنی با روی سخت
او شکسته دل شد و بنهاد سر   دید در خواب خضر را در خضر
گفت هین ز ذکر چون واماندهٔ   چون پشیمانی ازان کش خواندهٔ
گفت لبیکم نمی آید جواب   زان همی ترسم که باشم رد باب
گفت خضرش که خدا گفت این بمن   کای برو با او بگو کای ممتحن
گفت آن الله تو لبیک ماست   وان نیاز و درد و سوزت پیک ماست
نه ترا درکار من آورده ام   نه که من مشغول ذکرت کرده ام
حیله ها و چاره جوئی های تو   جذب ما بوده کشاد پای تو
ترس عشق تو کمند لطف ماست   زیر هر یا رب تو لبیکها است

Scanned with CamScanner

قال الله تعالى: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (سوره2 البقرة، آیت 186) و چون پرسند ترا ای محمد بندهای من از وصفت من یا معامله من بایشان در وقت دعا. پس بدرستی که من نزدیکم بعلم و اجابت. صحابه پرسیدند که یا رسول الله خدای را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله، خدای تعالی بمن نزدیک است تا به آواز آهسته گویم یا دور است تا بآواز بلند بخوانم. این آیته نازل شد که من به بنده خود نزدیکم و هر نوع که مرا خوانند بمن پوشیده نیست، یا سخن شما اجابت می کنم خواندن خواننده را چون بخواند مرا و حاجت اورا روا میکنم، یا اگر سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود باید که بندگان مرا اجابت کنند و باید که بر ایمان ثابت باشند. یا وثوق ایشان به اجابت محقق باشد تا شاید که براه راست بمانند. عن ثوبان رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال موسی یارب اقریب انت فانا جیک ام بعید فانادیک فانی احس حس صوتک والا اراک فاین انت قال الله تعالی انا خلفیک و امامک و عن یمینک و عن شمالک. یا موسی اناجلیس عبدی اذا ذکرنی و انا معه اذ ادعانی رواه الدیلمی[29]. قال الله تعالى: وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾ (سوره2 البقرة، آیت 115) و مرخدای راست جای بر آوردن آفتاب جای فرو رفتن آن. پس هر کجا که روی آرید آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست بدرستی که خدای بزرگ مغفرت است و بسیار عطا دانا بمصالح احوال جمعی از لشکریان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند. هر کس تحری نموده برای خود محراب ساختند و چون روز روشن شد. خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود. چون

Scanned with CamScanner

بمدینه رسیدند با عادت قضای آن نماز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم اجازت خواستند. این آیته نازل شد که بعد ازانکه تحری کرده آید باعادت نماز حاجت نیست چه همه جهان ازان اوست. محققان را در تحقق این آیته نکته ایست که از زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقسبت خلدت ظلال هدایته درین ابیات اشارتی بدان می رود.

نظم

از نبی اینما تولوا خوان ثم وجه اللهش متمم دان
یعنی آن سو که روی قصد آری تا حق بندگیش بگذاری
وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او کن رو
هیچ جا را نکرد استشنا پس بود عین حق عیان همه جا
که بهر سو که دید بکشاید عارف حق شناس را باید
نگسلد از جمال حق فطاما بیند آنجا جمال حق پیدا

سلوک کبیرا ککری پتهری تهکری بهی آرسی موه
جان جان نین پدهارون تن تان درسون توه

رساله شاه صاحب

مون سین اکڙین، وڏا ٿورا لائيا جي ڪٿان ڏانهن ڪرن، تہ پڻ پسن پرينءَ ڪي

قال المومنین ابوبکر الصدیق (رض) مارایت شئیا الا ورأیت الله فیه

Scanned with CamScanner

مثنوی

هرکرا هست از هوسها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک بود از نار و دود هر کجا رو کرد وجه الله بود
چون رفیقی وسوسه بدخواه را کی به ببینی ثم وجه الله را
هرکرا باشد ز سینه فتح یاب او ز هر ذره به بیند آفتاب

قال الله تعالی اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (سوره2 البقرة، آیت 257) خدا تعالی دوست آن کسانی است که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان ست در راه نمودن بصراط المستقیم. بیرون می آرد ایشان را از تاریکهای کفر و ضلالت بروشنای ایمان و هدایت یا از تکبرت معرفت یا از شک به یقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت **سلوک**

کیراجب مین تهاتب هر نهین اب هری مین ناتهـ سگل اندهارا مت گیا دیبک دیکها ساتهـ

نظم

نور او در یسر یمن و تحت و فوق برسر و بر گردنم چون تاج و طوق

خواجه حافظ

گر نور عشق حق بدل و جانت اوفتد بالله کز آفتاب فلک خوبتر شوی

حدیث عن ابن عباس رضی الله عنه قال بت عند خالتی میمونه رضی الله عنها والنبی صلی الله علیه و آله وسلم ما فتحدث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

Scanned with CamScanner

مع اهله ساعته ثم رقد فاما کان ثلث اللیل الاخر فقد این فنظر الی السمأ فقرا إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُوْلِي الألْبَابِ (سوره3 آل عمران، آیت190) حتی ختم بما السورة ثم قام الی القربته فاطلق شناقها ثم حب فی الجفنته فتوضأ وه حسنا لم یقیم و قد ابلغ ثم یذن قام فصلی فقمت فتوضات نقمت عن یساره فاخذ باذنی فادارنی عن یمینه فتتامت صلواة ثلثه عشر رکعت. ثم اضطحج فنام حتی نفح و کان اذا نام نفخ فاذنه بلال الصلواة فصلی ولم یتوضأ و کان فی دعائیه اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی السمعی نوراً و فی بصری نوراً و عن یمینی نوراً و عن یسیاری نوراً و فوقی نوراً و تحتی نورا و خلفی نوراً و امامی نوراً وجعللی نوراً و زاد بعضهم و ذکر و فی لسانی نوراً و عبی نوراً و دمی نوراً ولحمی و شعری و بشری متفق علیه و فی روایتها و جعل فی نفسی نور او اعظم بی نورا و فی آخر المسلم اللهم اعطینی نوراً.[30]

شیخ سعدی

شب تاریک دوستان خدا می بتابد چو روز رخشنده
وین سعادت بزور بازو نیست تا نه بخشد خدای بخشنده

قال الله تعالی أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (سوره6 الانعام، آیت 122) ایا آنکس که بود مرده بکفر و با ضلالت یا جهل پس زنده گردانیدیم اورا باسلام یا علم وادادیم مر اورا نوری از حجج وبراهین تا تمیز کند میان حق و باطل میرود بآن نور درمیان مردمان براه راست. پس اینچنین کس باشد یعنی نباشد مانند کسی که صفت

Scanned with CamScanner

او آن است که در تاریکی هائی مانده نیست بیرون آینده ازان این در شان امیر حمزه رضی الله عنه و ابوجهل نازل شد. در وقتی که ابوجهل از روی جهالت و جرات نسبت با حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لائق حال نبوت و موافق اسماع مخلصان امت نیست و حمزه دران روز در شکار بود چون بازآمد و شکایتی بیحرمتی ابوجهل با او حکایت کردند خشمناک برسر آن ناپاک برفت و کمان برسر او زده و کلمه شهادت بر زبان رانده پس زنده بنور اسلام حمزه است رضی الله تعالی عنه و گرفتار ظلمت کفر و آثار ابوجهل وگفته اند درباره عمر ابن الخطاب رضی الله تعالی عنه و ابوجهل فرود آمد که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت دعا کرد یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دربارهٔ فاروق سمت استجابت یافت. پس صاحب نور عمر است و مقید بظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوائی نفس ست و حیواة بمحبت حق یا موت بنکریت و حیات نمعرفت. در کشف الاسرار آورده است که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر. عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان خدا بحیات معرفت و روزی باشد که حیات بشریت بسر آید **کل نفس ذائقۀ الموت** و هرگز حیات معرفت بسر نیاید **فلنحیینه حیوة طیبة** و ازینجا است که المومن حی فی الدارین **فرد**

نمیرد هر که را جانش تو باشی   خوشا آن جانی که جانانش تو باشی

شاه کرمانی قدس سره این آیت بر خواند که **او من کان میتاً فاحییناه** گفت نشانی این حیات سه چیز است از خلق عزلت باحق خلوت و دوام ذکر بزبان دل و بزرگی این معنی را نظم فرمود **رباعی**

Scanned with CamScanner

بررویِ خلائق در صحبت مکشای — می باش بکلی متوجه بخدای
غافل مشو از ذکر دل و ذکر زبان — تا زندهٔ جاوید شوی در دو سرای

عن ابی سعید الخدری(رض) قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل الذی یذکر ربه والذی لا یذکر ربه کمثل الحی والمیت[31] متفق علیه **نظم**

ای بی تو حرام زندگانی — خود بی تو کدام زندگانی
هر زندگی که بی تو باشد — مرگست ولی بنام زندگانی

قصه

آنکس کز عشق تو ندارد خبری — هر چنده بود زنده مماتی دارد
وانکس که بیاد تو برد عمر بسر — بی جان بلقای تو حیاتی دارد

خواجه حافظ

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق — ثبت است برجریدهٔ عالم دوام ما

ان اولیا الله لا یموتون ولکن ینتقلون من الدار الی دار قال الله تعالی وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبيلِ اللّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاء وَلَكِن لاَّ تَشْعُرُونَ (سوره2 البقرة، آیت 154) و مگوئید مر آن کس را که کشته شود در راه خدای یعنی در جهاد که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا می کردند و بعضی برسبیل تحسر میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد. حق سبحانه تعالی فرمود که ایشان را مرده مخوانید که ایشان زندگانند در حضرت

Scanned with CamScanner

ما وليكن شما نميدانيد كيفيت آن حيات را زيرانكه ادراک بعقل متصور نيست

خواجه حافظ

برسر تربت ما چون گذری همت خواه   كه زيارت گه رندان جهان خواهد بود

مخدوم

بيای بيايم ز گنبد فرود   رسانی درو دم رسانم درود
مرا زنده پندار چون خويشتن   من آيم بجاگر تو آئی بتن
مدان خالی از همنشينی مرا   به بينم ترا گر نه بينی مرا
دعای تو بر هر چه آرد شتاب   من آمين كنم تا شود مستجات

عن ابی درداء (رض) قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله وسلم اكثروا الصلواة علی يوم الجمعة فانه مشهود تشهده الملائكة وان احداً لم يصل علی الا عرضت علی صلواة حتی يفرغ منها قلت و بعد الموت قال ان الله حرم علی الارض ان تاكل اجساد الانبيا فنبی الله حی يرزق – رواه احمد و ابن ماجه[32] **رساله**

مرنون اگی جی مواسی مری تهين نه مات   هون سی حيات جئنون اگی جی حبا

بيت

جيئڻان اڳي جي جئا، جڳ جڳ سي جئن   موٽي سي نہ مرن، مرڻا اڳي جي مئا

مثنوی

اقتلونی اقتلونی يا ثقات   ان فی قتلی حيات فی حيات
اقتلونی اقتلونی لائما   ان فی قتلی حياتی دائما

Scanned with CamScanner

هر که مردن پیش جانش تهلکه است نهی لا تلقوا بگیرد او بدست

وانکه مردن پیش او شد فتح باب سارعوا آید مر اورا در خطاب

چونکه اندر مرگ بیند صد وجود پس چو پروانه بسوزاند وجود

قال الله تعالی **و سارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** (سوره3 آل عمران، آیت 134) و بشتابید که بآنچیزی که سبب آمرزش باشد شما را از پروردگار شما اقامت لازم در متحام ملزوم جهت تشویش بندگان است بموجبات مغفرة و آن کلمه شهادت است یا ادای فرائض یا تکبیر اول که بجماعت دریا بند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبیله از فتح مکه یا متابعت نیت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود این است چه آیته در حال قصه احد نازل شد. محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلک بقدم دل است.

فرد

این راه بپای تن بپایان نرسد

تا جان نزند قدم بجانان نرسد

در بحرالحقایق آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جزبدین قدم بمقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است **فرد**

بگذر ز ره خود پرستی رو آر سوی خدا پرستی

و بشتابید بعلمی که برساند شما را به بهشتی

Scanned with CamScanner

که از روی عظمت پنهای آن آسمانها است یعنی مانند آسمانها وزینها صفت عرض بهشت کرد جهته آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد. در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق بسازد بحیثتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد، مولف از اجزا لا یتجزی و موصل گردند این میقات را با یکدیگر، تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود آماده شد. چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک آنانکه نفقه می کنند در آسانی و در سختی مراد احوال است چه انسانی به هیچ وجه خالی از مسرتی و یا حیرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه می کنند و گفته اند که منفق اند در تونگری و در درویشی یا صحت و مرض یا گرانی یا ارزانی و فرو خورندگان چشم را باوجود قدرت. آورده اند که کسی امام اعظم را رحمة الله طپانچه زده. امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم برانکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می توانم که سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم و میسرم می شود که بقیامت کمر خصومت بربندم و داد خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا آمرزش گاری باشد و شفاعت من در پذیرند بیتو قدم در بهشت نه نهم

فرد

مردی گمان مبربزور است و پردلی
بـا خشم گـر برای دانم که کاملی

و عفو کنندگان از بندگان و درم خریدگان یا از کسی که برایشان ستم کرده باشد و خدائتعالی دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آن است که نیکوی کنند با جمعی که ایشان بدی کرده شد. و در تفسیر آورده اند که روزی حضرت امام حسین صلوات الله و سلامه علیه با جمعی مهمانان که برخوانی نشسته بود

Scanned with CamScanner

خادمش باكاسهٔ آش گرم بمجلس در آمد و از غائت دهشت پایش بجائیه بساط درآمد. کاسه بر شاهزاده افتاد و بشکست و آشها برخساره مبارکش فروریخت. حضرت امام علیه السلام از روی تادیب نه از راه تعذیب درو نگریست بر زبان خادم جاری شد که **الکاظمین الغیظ** امام گفت خشم فرو خورده خادم گفت که **والعافین عن الناس** امام فرمود عفو کردم خادم تتمه آیت برخواند **والله یحب المحسنین** امام فرمود که از مال خودت آزاد کردم

نظم

بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت بود بخردی
بمعنی کسانی که پی برده اند بدی دیدهٔ و نیکوی کرده اند

رسالهٔ

صوفي لا كوفي، كونہ پائنس كير
منجهائي منجهہ وڙهي، پڌر ناهس پير
جنين ساڻس وير، ٿئي واهر تن جي

نکته بدی با بدان سبکساری است و نیکی بانیکان کردن خرخاری است نیکی با بدان کار عبدالله انصاری است

شیخ سعدی

گر گزندت رسد ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق نه رنج
از خدا دان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در تصرف اوست
گرچه تیر از گمان می گذرد از کماندار بیند اهل خرد

Scanned with CamScanner

نظم

ناوک غمزه کز گمان ابرو می زند بر هدف دل عارف
عارفی سینه را سپر سازد کز کماندار می بود واقف

مثنوی معنوی

بود شاهی در زمان پیش زین ملک دنیا بودش و هم ملک دین
اتفاقا شاه روزی شد سوار با خواص خویش از بهر شکار
بهر صیدی می شد او در کوه دشت ناگهان در دام عشق او صید گشت
یک کنیزک دید شه بر شاهراه شد غلام آن کنیزک جان شاه
مرغ جانش در قفس چون می طپید داد مال و آن کنیزک را خرید
چون خرید اورا و برخوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد
شه طبیان جمع کرد از چپ وراست گفت جان هر دو در دست شماست
جمله گفتندش که جانبازی کنیم فهم گرد آریم انبازی کنیم
هر یکی از ما مسیحی عالمی است هر الم را در کف ما مرهمی است
کر خدا خواهد نگفت از بطر پس خدا بنمود شان عجز بشر
هر چه کردند از علاج وز دوا گشت رنج افرون حاجت روا
آن کنیزک از مرض چون موی شد چشم شاه از اشک و خون چون جوی شد
شربت و ادویه و اسباب او از طبیبان ریخت یکسر آب رو
شه چو عجز آن حکیمان را بدید پا برهنه جانب مسجد دوید
رفت در مسجد سوی محراب شد سجده گه ار اشک شه پرآب شد
چون بخویش آمد ز عرقاب فنا خوش زبان بگشود در مدح و ثنا

Scanned with CamScanner

کای کمینه بخششت ملک جهان / من چه گویم چو نتو میدانی نهان
حال و این طبیبان سربسر / پیش لطف عام تو باشد هدر
ای همیشه حاجت مارا پناه / بار دیگر ما غلط کردیم راه
لیک گفتی گرچه میدانم سرت / رو دهم پیدا کنش بر ظاهرت
چون برآورد زمیان جان خروش / اندر آمد بحر بخشایش بجوش
درمیان گریه خوابش در ربود / دید در خواب او که سپری رونمر
گفت ای شه مژد ها حاجت رواست / گر غریبی آیدت فردا از ماست
چونکه آید او حکیم حاذق است / صادقش دان کو امین و صادق است
در علاجش سحر مطلق را ببین / در مزاجش قدرت حق را ببین
خفته بود آنخواب دید آگاه شد / گشته مملوک کنیزک شاه شد
چون رسید آن وعدگاه و روز شد / آفتاب از شرق اختر سوز شد
بود اندر منظره شه منتظر / تا به بیند آنچه بنمود سر
دید شخصی کاملی پرمایهٔ / آفتابی درمیان سایهٔ
میرسید از دور مانند هلال / نیست بود و هست برشکل خیال
آن ولی حق چو پیدا شد ز دور / از سراپایش همی میریخت نور
شه بجای صاحبان در پیش رفت / پیش آن مهمان غیب از خویش رفت
شه چو پیش مهمان خویش رفت / شاه بود و لیک چون درویش رفت
دست بکشاد و کنارانش گرفت / همچو عشق اندر دل وجانش برفت
قصهٔ رنجور و رنجوری بخواند / بعد ازان در پیش رنجورش نشاند
رنگ روی نبض و قاروره بدید / هم علاماتش اسبابش شنید

Scanned with CamScanner

گفت هر دارد که ایشان کرده اند
آن عمارت نیست ویران کرده اند
بی خبر بودند از حال درون
استغید الله مما یفترون
دید رنج و کشف شد بروی نهفت
لیک پنهان کرد با سلطان نگفت
گفت ای شه خلوتی کن خانه را
دور کن هم خویش ایم بیگانه را
کس ندارد گوش در دهلیز ها
تا بپرسم از کنیزک چیزها
خانه خالی کرد شاه و شد برون
تا بخواند بر کنیزک او فسون
خانه خالی کرد یک دیار نی
جز طبیب و جز همان بیمار نی
نرم نرمک گفت شهر تو کجاست
که علاج اهل هر شهر جداست
واندران شهر از قرابت کیستت
خویشی و پیوستگی با چیست
دست بر نبضش نهاده یک بیک
باز می پرسید از جور فلک
باحکیم رازها می گفت فاش
از مقام خواجگان شهرباش
سوی قصه گفتش می داشت گوش
سوی نبض و جستنش می داشت هوس
تا که نبض از نام که گردد جهان
او بود مقصود جانش در جهان
دوستان شهر خود را بر شمرد
بعد زان شهر دگر را نام برد
گفت چون بیرون شدی از شهر خویش
در کدامی شهر بودستی تو پیش
نام شهر گفت آن هم در گذشت
رنگ رو نبض آن دیگر نگشت
خواجگان و شهر ها را یک بیک
باز گفت از جائی و زنان و نمک
شهر شهرو خانه خانه قصه کرد
نه رگش جنید نه رخ گشت زرد
نبض او بر حال خود بد بی گزند
تا بپرسید از سمرقندش چو قند
آه سردی بر کشید آن ماهروی
آب از چشمش روان شد همچو جوی
گفت بازرگانم آنجا آورید
خواجهٔ زرگر دران شهرم خرید

در بر خود داشت شش ماه و فروخت   چون بگفت این آتش غم بر فروخت
نبض جست و روی سرخش زرد شد   کز سمرقندی زرگر فرد شد
چون زر بخور آن حکیم این راز یافت   اصل آن درد و بلا را باز یافت
گفت کوی او کدام است و گذر   او سر پل گفت کوئی غاتفر
گفت آنگه آن حکیم باصواب   آن کنیزک را که رستی از عذاب
گفت دانستم که رنجت چیست زود   در علاجت سحر ها خواهم نمود
بعد زان برخاست عزم شاه کرد   شاه را زان شمه اگاه کرد
شاه گفت اکنون بگو تدبیر چیست   در چنین غم مایهٔ تاخیر چیست
گفت تدبیر آن بود کان آن مرد را   حاضر آریم از پی این درد را
قاصدی بفرست کاخبارش کند   طالب این فضل و ایثارش کند
مرد زرگر را بخوان از شهر دور   با زر و خلعت بده اورا غرور
گفت فرمان ترا فرمان کنم   هرچه گوئی همچنان کن آن کنم
پس فرستاد آنطرف یکدو رسول   حاذقان و کافیان بس عدول
تا سمرقند آمدند آن دو امیر   پیش آن زرگر ز شاهنشه بشیر
کای لطیف استاد کامل معرفت   فاش اندر شهر ها اُز تو صفت
نک فلان شه از برای زرگری   اختیارات کرد زیرا مهتری
اینک این خلعت بگیر و زر و سیم   چون بیای خاص باشی و ندیم
مرد مال و خلعت و بسیاردید   غره شد از شهر فرزندان برید
چون رسید از راه آن مرد غریب   اندر آوردش به پیش شه طبیب
شاه دید اورا و بس تعظیم کرد   مخزن زر را بدو تسلیم کرد

Scanned with CamScanner

پس بفرمودش که بر سازد ز زر از سوار و طوق و خلخال و کمر
زر گرفت آن مرد شد مشغول کار بی خبر از حالت این کار زار
پس حکیمش گفت کای سلطان مه آن کنیزک را بدین خواجه بده
تا کنیزک در وصالش خوش شود آب وصلش دفع این آتش شود
شه بدو بخشید آن مهر روی را جفت کرد آن هر دو صحبت جوی را
مدت شش ماه میراندند کام تا بصحت آید آن دختر تمام
بعد زان از بهر او شربت بساخته تا بخورد و پیش دختر می گداخت
چونکه زشت و ناخوش و رخ زرد شد اندک اندک در دل او سرد شد
خون دو دیده از چشم همچون جوی او دشمن جان وی آمد روی او
گفت من آن آهوم کز ناف من ریخت آن صیاد خون صاف من
این بگفت و رفت در دم زیر خاک آن کنیزک شد ز رنج عشق پاک
زانکه عشق مردگان پاینده نیست زانکه مرده سوی ما آینده نیست

ایوب شارح مثنوی

بعضی شراح نوشته اند که روح بمنزله بادشاه خطهٔ وجود است تعلقی به نفس دارد که بمنزله خادمه و جاریه چه نفس نباشد بدن که بمنزله مرکب روح است و مرکب آن بر پا نمی تواند بود. لیکن این جاریه خواهش کمال بدنیای دنی که مثل زرگر است دارد و روح عاشق اوست تا تعلق نفس از دنیا منقطع نشود صحبت روح باوی صافی نگردد واطباع ظاهر عبارت از علوم ظاهره است و حکیم الهی اشارت از جذب حق.

Scanned with CamScanner

مثنوی

بی عنایت حق و خاصان حق   گر ملک باشد سیاهتش ورق
گر توسنگی سخره و مرمر شوی   چون بصاحبدل رسی گوهر شوی
زانکه او هر خار را گلشن کند   دیده های کور را روشن کند

سلوک

سادھو کی سنگت نونندھی رتی بدھاوت کوت   کچ سین کینچن ہورھی جسکو ستگرون کی اوت

نظم

صحبت روشنضمیران کور را بینا کند   اختلاط چشم عینک را حروف آموز کرد

قال النبی صلی لله علیه وآله وسلم اصحبو مع الله فان لم تستطیعوا فاصحبو مع و من صحب الله فرد

زخود بهتری جوی فرصت شمار   که با چون خودی گم کنی روزگار

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف مثنوی

ای اخی چون اولیا را یافتی   تو یقین میدان خدارا یافتی
یکزمانه صحبت با اولیا   بهتر از صد سال بودن در تقا

Scanned with CamScanner

سلوک

ساده سنگ کو پأپل کوت برین کاجوگ رجب به مون پائی دوسرون نهین سنجوگ

نظم

خضر است باتو قافله شد شد نشد نشد مرشد چو کامل است چله شد شد نشد نشد

سلوک

ڪالو ڪالک دور هو، جب گرو صيقل گرهو جنم جنم ڪي مورچهہ، چهوٽي پل مين دهو

قال انس(رض) قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته رواه الترمذی فی جامع صغیر مثنوی

هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر دامن آن نفس کش را سخت گیر

پیرایشانند کین عالم نبود جان ایشان بود در دریای خود

مشورت می رفت در ایجاد خلق جان شان در بحر قدرت تا بحلق

چون ملائک مانع آن می شدند بر ملایک خفیه خنبک می زدند

قال الله تعالی وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (سوره 2 البقرة، آیت 30) و یادکن ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چون گفت پروردگار تو مر تمامی فرشتگان را بدرستی که من آفریننده ام در زمین بدلی از قوم نبی للجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العلمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق واهانت باطل خلیفة من. و در بحر الحقائق خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف

است از جمیع غائب غیب و موجودات و همه مکونات با جمعهم خلف او نمی توانند بود زیرانکه او مجمع غرائب منبع رغائب و شهادت است. خلاصه عالم جسمانی و روحانی باوست و جامع حقائق علوی و سفلی همو.

رباعی

آدمی چیست برزخ جامع صورت خلق حق درو لامع
متصل با دقائق جبروت مشتمل بر حقائق ملکوت

گفتند این ملائک که مخاطب بودند، ایا می آفرینی در زمین کسی را که فساد کند و نافرمانی ازو صادر شود در زمین و بریزد خون مثل خود را بغیر حق و وقوف ایشان برین حال باخبار الهی بود یا در لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مذکور بود که عصمت خاص ایشان ست و بجهت این معنی گفتند که چنین کس را خلیفه می سازی و حالانکه ما بپاکی یاد می کنیم ترا بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و ذکر می کنیم ترا بپاکیزگی از همه نا شائستگی. گفت خدا تعالی باین ملائکه بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه را از حکمت با آنچه نمیدانید شما.

هندی

حسن تها پردۂ تجرید مین سبهه سی آزاد طالب عشق هوا صورت انسان مین آ

سندهی

آدم آهه چوڻ پر، نہ تہ آهي آپ الله سير پراڻو ساهہ، صاحبڏني صحيح ڪئو

دیوان حافظ

خاست تا جلوه دهد صورت خود را محبوب خیمه در معرکۂ آب و گل آدم زد

Scanned with CamScanner

دیوان میر

روی محبوب ازل زیر نقاب آدمی است　　آفتابی عالم آرا در سحاب آدمی است
عالم انوار در ذاتش سراسر مندحج　　نشۂ لولاک سرجوش شراب آدمی است

دیوان احمد جام

ساقی سرمست ما آمد در جام ما　　خویش شده آشکار کرده بشر نام ما

رساله

آدم کل الله جي، آھ جليلي جاءِ　　ڪعبو اھو آھ، ڪوھ نہ پوڇئو پوڇئين

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم **خلق آدم علی صورته مثنوی**

گنج مخفی بد زپری جوش کرد　　خاک را سلطان اطلس پوش کرد
در بشر رو پوش گشته است آفتاب　　فهم کن والله اعلم بالصواب

حدیث قدسی کنت کنزاً مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف فرد

واجب مـطلق کـرد بـممکن بهر ظهـور جلوه گری
چون بحقیقت مـی نـگرم نه من دگرم نه تو دگری

حدیث قدسی الانسان سری و انا سره قال محبوب سبحانی قدس سره **شعر**

ویکفیک ما قد جاء فی الخیر آنه　　علی الصورة الرحمن آدم واقع
لو لم یکن فی وجه آدم عینه　　لما سجده لا ملائک وهی خادع
ولو شاهدة عین ابلیس وجه　　علی آدم لم یعص و هو مطالع
ولکن جری المقدور فهو علی عمس　　عین العین اذ حالت هناک موانع
فلا تک ان ابلس فی شبه ستره　　ودع قیده العقلی فالعقل ودائع

نظم فرید الدین عطار قدس سره

روزی از روز ها کلیم الله خواست مرشد ز ایزد وا مدار
می آمد برای او که بررۀ پیش ....مفسدانڻ سالار
راست کرد رو بحکم نهاد رفت تا پیش آن لعین ناچار
گفت ایزد برای ارشادم برسر تو نهاد تاج مدار
زین سخن همچو شعله بر جنید جست از جانشست همچو شرار
گفت من از دم ازل دارم طوق لعنت بگردن ادبار
تو ندیم اللهی نداری ننگ تو کلیم اللهی ندار
من کجا طریق این احکام من کجا و طریق این اطوار
جز باذن نیاز بازش گفت که تو در راه عشق پاک عیار
درس کرد بیان تو می گفتی نکتۀ هم برای ما بگمار
در تکلم برآمد و بکشود لب شکر فشان گوهربار
من مگو تا که همچو من نشوی این سخن راز من بخاطر دار

سنڌي

پانڻ پيچي چڏ، نہ تہ جان وجهندءِ جار ۾
آئون اسين جي چون، اوڏو تن ۾ اڏ
پاڻ تهين سين گڏ، جن نيهہ مڙيوئي نائهہ سان

مثنوی

آن یکی آمد در یاری بزد گفت یارش کیست کین در می زند
گفت من گفتش برو هنگام نیست برچنین خامی مقام خام نیست

خام را جز آتش هجر و فراق | کی پزد کی وا رهاند از نفاق
چون توی او تو هنوز از تو نرفت | سوختن باید ترا بر نار تفت
رفت آن مسکین سالی در سفر | در فراق دوست سوزید از شرر
پخته گشته آن سوخته پس باز گشت | باز گرد خانهٔ انباز گشت
حلقه بر در زد بصد سوز و ادب | تا بنجهد بی ادب لفظی ز لب
بانگ زد یارش که بر در کیست آن | گفت بر در هم توئی ای دلستان
گفت اکنون چون منی ایمن در آ | نیست گنجای دو من را درسرا

مولانا جامی

بیا جامی ز بود خود به پرهیز | ز پندار وجود خود به پرهیز
گرت فخری و ننگی هست از تست | ورت بوی و رنگی هست از تست
مصفا شو ز مهر و کینهٔ خویش | مصقل کن رخ آئینه خویش
بود نور جمال شاهد غیب | نتابد چون کلیم اللهت از جیب
شود روشن دلت روشن بدان نور | نماند سر جانان بر تو مستور

عن معاذ بن جبل (رض) قال ا حتبس عنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات غداۀ عن صلاۀ الصبح حتی کدنا نتراءی عین الشمس فخرج سریعا فثوب بالصلاۀ فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلاته فلما سلم دعا بصوته فقال لنا علی مصافکم کما أنتم ثم انفتل إلینا ثم قال أما إنی سأحدثکم ما حبسنی عنکم الغداۀ أنی قمت من اللیل فتوضأت وصلیت ما قدر لی فنعست فی صلاتی فاستثقلت فإذا أنا بربی تبارک وتعالی فی أحسن صورۀ فقال یا محمد قلت لبیک رب قال فیم یختصم الملأ الأعلی

Scanned with CamScanner

قلت لا أدری رب قالها ثلاثا قال فرأیته وضع کفه بین کتفی حتی وجدت برد أنامله بین ثديی فتجلى لی کل شیء وعرفت فقال یا محمد قلت لبیک رب قال فیم یختصم الملأ الأعلى قلت فی الكفارات قال ما هن قلت مشی الأقدام إلی الجماعات والجلوس فی المساجد بعد الصلوات وإسباغ الوضوء فی المکروهات قال ثم فیم قلت إطعام الطعام ولین الكلام والصلاة باللیل والناس نیام قال سل قل اللهم إنی أسألک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین وأن تغفر لی وترحمنی وإذا أردت فتنة قوم فتوفنی غیر مفتون أسألک حبک وحب من یحبک وحب عمل یقرب إلی حبک قال رسول الله صلی الله علیه وسلم إنها حق فادرسوها ثم تعلموها.[33] رواه احمد و ترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و سالت محمد بن اسمعیل عن هذا الحدیث فقال هذا حدیث صحیح.

مثنوی

گفت پیغمبر صباحی زید را　　کیف اصبحت ای رفیق باصفا
گفت عبداً مومناً باز اوش گفت　　کو نشان باغ ایمان گر شگفت
گفت تشنه بوده ام من روز ها　　شب نخفستم ز عشق و سوزها
تا ز روز و شب گذر کردم چنان　　که ز اسپر بگذرد نوک سنان
که از ان سو جمله ملت یکی است　　صد هزاران سال یک ساعت یکی است
هست ازل را و ابد را اتحاد　　عقل را ره نیست آن سو ز افتقاد
گفت ازین کوره آوردی بیار　　در خور فهم و عقول این دیار
گفت خلقان چون به بینند آسمان　　من به بینم عرش را با اعرشیان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من　　هست پیدا همچو بت پیش شمن
یکبیک وا می شناسم خلق را　　همچو گندم من ز جو در آسیا

که بهشتی کیست بیگانه کی است پیش من پیدا چو مار و ماهی است
جمله را چون روز رستا خیز من فاش می بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم یا فرو بندم نفس لب گزیدش مصطفی یعنی که بس

قال محبوب سبحانی قدس سره

والنظر تحقیقا و بعینی محققاً فتصور جنان الخلد وهی قلائع
واثقن علما بالاحاطه جملةً لاوراق اشجار هناک ایانع
و کل طباق فی الجحیم عرفتها واعرف اهلها و من هو راضع

رساله

ڪاني جنهن جي ڪروڙ لهي، پنجين لکين پن اتهون موهي من، چانگو چري آئيو

قال مولانا فخرالدین عراقی قدس سره نظم

از عرش تا به فرش همه ذره بود در نور آفتاب ضمیر منورم

قال محبوب سبحانی قدس سره شعر

نظرت الی بلاد الله جمعاً کخردلة علی حکم اتصال

نظم

اتصالی بخدا دارد هر موجودی بلکه بی شائبه و ریب وجود همه اوست
قال مولانا محی الدین ابن عربی قدس سره. **سبحان من اظهر الاشیا فهو عینها**[34] .....
غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد

قال مولانا حسین بن منصور قدس سره. **سبحان من لطف نفسه فسماه خلقا، فأن شئت قلت هو الحق وان شئت قلت هوالخلق مثنوی**

منبسط بودیم یک جوهر همه　　بی سر و بی پا بدیم آن سر همه
یک گهر بودیم همچون آفتاب　　بی گره بودیم صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره　　شد عدد چون سایه‌های کنگره
کنگره ویران کند از منجنیق　　تا رود فرق از میان این فریق
شرح این را گفتمی من از مری　　لیک ترسم تا نه لغزد خاطری

شارح مثنوی : لفظ از مری مربوط بمصراع ثانی است حاصل آنکه اخفای سر توحید ازان است تا ناقص از قصه ادراک انکار نکند و از مری در ظلالت نیفتد. چنانچه حضرت قبله العارفین امام علی زین العابدین علیه السلام و علی آباه الاکرام وابناه العظام فرمود

شعر

انی لا کتم من علمی جواهره　　کی لایری الحق ذوجهل فیفتننا
وقد تقدم فی هذا ابوالحسن　　الی حسین ووصی قبله الحسنا
ورب جوهر علم لو الوح به　　لقیل لی انت ممن یعبدالوثنا
لاستحل رجال مسلمون دمی　　یرون اقبح ما یاتونه حسنا

قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم استرذهبک و ذهابک و مذهبک قال امام جعفر صادق علیه السلام التقیة دینی ودین آبائی. عن ابی هریرة (رض) قال حفظت عن رسول

Scanned with CamScanner

الله صلی الله علیه و آله وسلم وعائین فاما احدهما فبثثته فیکم واما لآخره فلو بثثه لقطع هذا البلعوم یعنی مجری الطعام رواه البخاری.[35] قال محبوب سبحانی قدس سره **شعر**

و ثم امور لیس یمکن کشفها   لما قلدّنی عهدهن شرایع

مثنوی

آنچه نی می گوید اندر این دوباب   گر بگویم من جهان گردد خراب

گر بگویم شمۂ زین نغمها   جانها سر بر زنند از دخمها

ور نیابد عشق و گفت و شنید   عشق دریای است قعرش ناپدید

هرچه گویم عشق زان برتر بود   عشق امیرالمومنین حیدر بود

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یاعلی کنت مع کل نبی سرا وجهراً و معی سرا وجهراً[36] قال امیرالمومنین امام العارفین قبلة الموحدین اسدالله الغالب سیدنا و مولانا ابوالحسن علی ابن ابی طالب علیه السلام ان اخذت العهد علی الارواح فی الازل انا للمنادی لهم بامست بربکم انا منشی الارواح انا صاحب الصور انا مخرج من فی القبور اناحی لایموت عن اجاوزت بموسی البحر واغرقته فرعون و جنوده عن ارست الجبال الشامخات و فجرة العیون الجاریات اما ذلک النور الذی اقتبس موسی من الهدی قال محبوب سبحانی قدس سره

انا کنت مع ادریس لما ارتقی العلیا   فاسکنته الفردوس احسن جنتی

انا کنت مع نوح بفلک جرت به   بحاراً و طوفاناً علی کف راحتی

انا کنت مع ابراهیم فی النار ملقیاً   وما صفیتا النیران الابتفلتی

انا کنت مع یعقوب فی حزن یوسف   لا جتمع الاثنان الابیرکتی

Scanned with CamScanner

انا کنت مع عیسی و فی المهد ناطقاً واعطیت داؤد حلاوة نغمتی

قال حضرت لعل شهباز قلندر حسینی بلند پرواز صدیق اکبر قطب الدین قلندر قدس سره **نظم**

من آندرم که در بحر جلال الله بودستم بکوه طور با موسی کلیم الله بودستم

باسمعیل پیغمبر بابرا هیم بن آذر دران سروقت قربانی بقر بانگاه بودستم

دیوان احمد جام

با محمد بوده ام در طوف عرش در مکان در لامکان گردیده ام

مخزن الاسرار

چون تک ابلق بتمامی رسید غاشیه داری به نظامی رسید

خورد شرابی که حق آمیخته جرعهٔ آن در دل ما ریخته

رساله

هنجهه هيريوئي پير، سر سڪي سال ٿيا ڪنگ ويچارو ڪير، جو رسي هن رموز کي

مثنوی

گفت پیغمبر که هست از امتم کو بود هم گوهر و هم همتم

مر مرا زان نور بیند جان شان که من ایشان را همی بینم عیان

بی صحیحین و احادیث و روات بلک اندر مشربی آب حیات

سر امنینا لکردیاً بدان راز اصبحنا عرابیاً بخوان

لطالف معنوی این مقدمه در حواشی جمع الفرق نورالدین ابوالفتح شیرازی چنین بنظر در آمده که سید ابی الوفا الکرد المتوفی بعمانیه واسط فی سنه تسع و ستین

Scanned with CamScanner

واربع مائته کان رجلاً کردیاً یرعی الغنم فوجد قطعة قرطاس مکتوباً فیها بسم الله الرحمن الرحیم. فسأل رجلا ما کتب فیها فاخبره بذلک فوضع تلک القطعه بعد تنظیفه فی مکان مرتفع و کام من یدیه متواضعا الی طلوع الفجر فادرکته جذبه من جذبات الله وقت الصبح والهم الکلام عربی و کثیراً من العلوم فصد المنبر وقال الحمد لله الذی امسیت کردیاً و اصبحت عربیاً **رساله**

الف سندي اوڙ، هاري وجهه هيانو تي ته ڪتابن ڪروڙ، منجهان ئي معلوم ٿئي

مثنوی

در دلت بینی علوم انبیا بی کتاب و بی معید و اوستا

مخدوم نظامی قدس سره

گه از لوح ناخوانده عبرت پذیر گه از صحف پیشینیان درس گیر

قال غوث الاعظم قدس سره شعر

کذا سبعة الالواح حقا حفظته و قرات زبوراً کاملا ثم قرانی

نظم سعدی

حجاب نیست تو آئینه صافدار زنگار خورده کی بنماید جمال دوست

مثنوی

چینیان گفتند مانقاش تر رومیان گفتند مارا کر و فر
گفت سلطان خواهم درین کز شما خود کیست در دعوی گزین
اهل چین و روم چون حاضر شدند رومیان در علم افزون تر بدند
چینیان گفتند ما خدمت کنیم رومیان گفتند در حکمت تنیم
چینیان گفتند یک خانه نما خاص بسپارید یک آن شما
بود دوخانه مقابل در بدر زان یکی چینی ستد رومی دگر

Scanned with CamScanner

چینیان صد رنگ از شه خواستند | پس خزینه باز کرد آن ارجمند
چینیان را راتبه بود و عطا | هر صباحی از خزینه رنگها
رومیان گفتند نهٔ نقش و نه رنگ | درخور آید کار را جز دفع زنگ
در فروبستند صیقل میزدند | همچو گرد و ساده و صافی شدند
چینیان چون از عمل فارغ شدند | از پئی شادی دهلها میزدند
شه درآمد دید آنجا نقشها | میر بود او عقل را و فهم را
بعد زان آمد بسوی رومیان | پرده را برداشت رومی از میان
عکس آن تصویر و آن کردارها | زد برین صافی شده دیوار ها
هر چه آنجا دید اینجا نمود | دیده را از دیدخانه می ربود
رومیان آن صوفیان اند ای پسر | بی ز تکرار و کتاب و بی هنر
لیک صیقل کرده اند آن سینها | پاک از آزو بخل و حرص و کینها
آن صفای آئینه وصف دل است | صورت بی منتها را قابل است

قال الحسن البصری قدس سره اقطع القارین فضل الصوفین **نظم**

از کنز هدایه نتوان یافت خدا را | در دفتر دل بین که کتابی به ازین نیست

قال احمد بن حنبل رحمة الله لابنه علیک بالصوفیة **نظم**

نور هدایت ز هدایته مجو راه | عنایت بعنایت مپو

قال الحسن البصری قدس سره العلم علمان علم، فی القلب فذالک العالم النافع و علم علی اللسان فذالک حجة الله عزوجل علی ابن آدم رواه الدارمی. قال امیرالمومنین امام العارفین اسدالله الغالب مظهر العجائب سیدنا مولنا علی ابن ابو طالب علیه السلام من الملک العلام لو تکلمت فی تفسیر سورة الفاتحه لحملت ولکم منها سبعین و قرا ویقول البسطامی قدس سره بعلمأ زمانه اخذتم علمکم میتا عن المیت واخذنا عن الحی الذی لایموت **رساله**

ڪنز قدوري ڪافيہ، توڙي پڙهي پروڙي سڀ | منڊي ماڪوڙي ڪوهہ ۾، پيئي ڪچي اپ

مثنوی

گرچه نحو و فقه را بگذاشتند | لیک محو و فقر را برداشتند

Scanned with CamScanner

رساله

عالم علم پاءِ، جوڳين ڪم جهل سان جا علم ريءَ اونداهه، سا سامين سهائي ساهه ڪي

قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اعوذ بالله من العلم ما لا ینفع و من القلب مالا یخشع و من البطن مالا یشبع[37] بیت

ڪنز قدوري ڇڏ، سٽون پڙهه ساجاهه جون ڇڙهه تنين جي مڏ، جي سرڪو ڏين شراب جو

مثنوی

آن یکی نحوی بکشتی در نشست رو بکشتیبان نهاد آن خودپرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا گفت نیم عمر تو شد در فنا
دلشکسته گشت کشتیبان ز تاب لیک خامش گشت آندم در جواب
بادکشتی را بگردابی فکند گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو گفت رو از من تو سباحی مجو
گفت کلی عمرت ای نحوی فناست زانکه کشتی غرق در گرد بها است
محو می‌باید نه نحو اینجا بدان گر تو محوی بی خطر در بحر ران
مرد نحوی را ازان در دوختیم تا شما را نحو محو آموختیم
نحو نحو و فقه فقه و صرف صرف در کم آمد یابی ای یار شگرف

فرد

علم که ره بدوست برد در کتاب نیست اینها که خواندهٔ همه اندر حساب نیست

الله بس باقی هوس اهل یاد همیشه شاد از بند دنیا و عقبی آزاد. اللهم اجلعنا منهم بحرمته النبی و آله الامجاد خاتمه الحمد الله والمنته که ختم تالیف این نسخه مرغوب مسماة بتقویت القلوب فی تذکرة المحبوب است بترتیب خوب دست داد و بکوشش و مدد فقیر قادر بخش و پیر محمد بتاریخ یازدهم ماه ربیع الثانی که

Scanned with CamScanner

روز عرس حضرت غوث صمدانی است قدس سره در سن یک هزار و دو صد هشتاد رو بتمامیت نهاد بحرمته غوث الاعظم ادخلنا فی حزبه آمین یارب العلمین.

تم بالخير والظفر

[1] هيءَ حديث امام سيوطي جامع الصغير ۽ ديلمي مسند الفردوس ۾ حضرت ابن عباس کان روايت ڪئي آهي. شيخ الباني هن حديث کي موضوع جو درجو ڏئي ٿو.
ڏسو السلسلة الضعيفه

[2] حديث جي معروف ڪتابن ۾ هيءَ حديث ڪونه ٿي ملي، بهرحال ڪن محدثن ان کي موضوعات الصغاني موضوع شمار ڪيو آهي.

[3] انهيءَ متن سان هي حديث صحيح مسلم (5034)، مسند احمد (3611)، الابانة الڪبريٰ لابن بطه (1454)، المعجم الڪبير الطبراني (10371)، صحيح ابن حبان (6524)، صحيح ابن خزيمه (638)، المسند للشاشي (759) ۽ ٻين حديث جي ڪتابن ۾ پڻ موجود آهي.

[4] حضرت ابوهريره جي سند سان هيءَ حديث صحيح بخاري (117) ۾ درج آهي.

[5] حديث جي معروف ۽ روايتي ڪتابن ۾ هيءَ حديث موجود نه آهي.

[6] هيءَ حديث مسند احمد (18866)، المستدرڪ الحاڪم (7964)، شعب الايمان البيهقي (9957)، صحيح ابن حبان (710)، مسند عبد بن حميد (569)، مسند الشهاب القضاعي (399)، شرح السنه البغوي- شيخ الباني ڪتاب صحيح الترغيب و الترهيب ۾ ان کي صحيح لغيره جو درجو ڏنو آهي.

[7] حديث جي روايتي ڪتابن ۾ هيءَ حديث موجود ناهي، ڪجهه محدثن ان کي موضوع ڄاڻايو آهي.
موضوعات الصغاني

[8] حديث جي مشهور معروف ڪتابن ۾ هيءَ حديث ڪونه ٿي ملي.

[9] حديث جي مشهور معروف ڪتابن ۾ هيءَ حديث ڪونه ٿي ملي.

[10] حديث جي مشهور معروف ڪتابن ۾ هيءَ حديث ڪونه ٿي ملي.

Scanned with CamScanner

[11] هيءَ حديث صحيح بخاري (6481) ۾ حضرت ابوقتاده کان مروي آهي ۽ ان سان ملندڙ جلندڙ متن حضرت ابوسعيد خدري کان پڻ روايت طور ملي ٿو، ليڪن حضرت ابوهريره کان صحيح بخاريءَ ۾ اهڙي ڪا روايت ڪونہ آهي، صحيح مسلم ۾ پڻ اهو متن حضرت ابوقتاده کان روايت ٿيل آهي.

[12] حديث جي معروف ڪتابن ۾ هيءَ حديث نہ ٿي ملي.

[13] هيءَ حديث حضرت ابن مسعود کان صحيح ابن حبان (75)، ابن جرير، الطبراني ۽ الابانہ ۾ مذڪور آهي، شيخ الباني ان کي ضعيف قرار ڏئي ٿو.

[14] حضرت ابوهريره جي سند سان هيءَ حديث صحيح بخاري (6478)، صحيح مسلم (4207)، سنن ابي داؤد (4369)، مسند احمد (3608)، مسند الطيالسي (2533)، شرح السنہ ۾ موجود آهي، ساڳئي قسم جو متن حديث جي ٻين ڪتابن ۾ پڻ ملي ٿو.

[15] هيءَ حديث ترمذي (3052)، مصنف ابن الرزاق (19674)، المجعم الڪبير الطبراني (6810)، مسند الشهاب القضاعي (622) ۾ مذڪور آهي، ليڪن امام ترمذي ان کي غريب ۽ شيخ الباني ان کي ضعيف قرار ڏين ٿا.

[16] هيءَ حديث صحيح بخاري، سنن ابن ماجہ (3782)، مسند احمد (10552)، المعجم الاوسط الطبراني (6810)، مستدرڪ حاڪم (1778)، شعب الايمان البيهقي (539)، صحيح ابن حبان (816)، شرح السنہ ۾ مذڪور آهي.

[17] هيءَ حديث مؤطا امام مالڪ (122)، صحيح بخاري (221)، صحيح مسلم (501)، سنن ابي داؤد (244)، سنن ترمذي (116)، سن النسائي (201)، سنن ابن ماجہ (613)، مسند احمد (24443) ۾ حديث جي ٻين ڪتابن ۾ پڻ ملي ٿي.

[18] هن حديث جا درست الفاظ هن ريت آهن: إن الله لا ينظر إلى صوركم وأموالكم ولكن ينظر إلى قلوبكم وأعمالكم انهيءَ متن سان هيءَ حديث صحيح مسلم (465)، سنن ابن ماجہ (4133) صحيح ابن حبان (395) شرح السنہ ۾ مذڪور آهي.

[19] هيءَ حديث سنن الدارمي (258)، الجامع ابن وهب (319) ۾ مذڪور آهي، شيخ الباني مشڪاة المصابيح ۾ تحقيق ۾ ان کي ضعيف قرار ڏئي ٿو.

[20] هيءَ حديث شعب الايمان البيهقي (4746) ۾ موجود آهي.

[21] معروف حديث جي ڪتابن ۾ هيءَ حديث ڪونہ ٿي ملي.

Scanned with CamScanner

[22] حضرت ابوذر کان هيءَ حديث سنن ابي داؤد (775)، سنن نسائي (1182)، مسند احمد (20531) السنن الکبريٰ البيهقي، مستدرک حاکم (827) ۽ ٻين حديث جي ڪتابن ۾ ملي ٿي.

[23] هيءَ حديث صحيح مسلم (329) ۽ ان سان ملندڙ جلندڙ متن سنن ابوداؤد (54)، سنن ترمذي (1)، سنن نسائي (139)، سنن ابن ماجہ (267)، مسند احمد (4728)، المعجم الکبير طبراني (507)، سنن الدارمي (711)، مستخرج ابوعوانہ (488)، مسند ابي يعلي الموصلي (5486)، صحيح ابن حبان (3435)، صحيح ابن خزيمہ (9) ۽ حديث جي ٻين ڪتابن ۾ موجود آهي.

[24] حديث جي مشهور ڪتابن ۾ ڪونہ ٿي ملي.

[25] تخريج اڳ ۾ ٿي چڪي.

[26] هيءَ حديث صحيح مسلم (5256)، سنن ترمذي (2246)، سنن ابن ماجہ (4103)، مسند احمد (7939)، مستدرک حاکم (6622)، المجعم الکبير طبراني (6060) ۽ حديث جي ٻين ڪيترن ڪتابن ۾ موجود آهي.

[27] هيءَ حديث صحيح بخاري (1253)، صحيح مسلم (4375)، مسند احمد (7825)، صحيفہ همام (60)، سن نسائي (2062)، صحيح ابن حبان (6329) ۾ موجود آهي.

[28] هيءَ حديث مؤطا امام مالک (447)، صحيح بخاري (1077)، صحيح مسلم (1261)، سنن ابي داؤد (1120)، سنن ترمذي (3420)، سنن ابن ماجہ (1356)، مسند احمد (7303)، سنن الدارسي (1531) ۾ ٻين ڪتابن ۾ پڻ ملي ٿي.

[29] انهن لفظن ۾ هيءَ حديث صرف الديلمي روايت ڪئي آهي، ٻين روايتن ۾ فاني احس حس صوتک ولا اراک فاين انت. قال تعاليٰ انا خلفک وامامک و عن يمينک و عن شمالک جا الفاظ

[30] هيءَ حديث صحيح بخاري (5811)، صحيح مسلم (1274)، سنن ابي داؤد (1174)، سنن نسائي (1109)، مسند احمد (2436)، مصنف عبدالرزاق (3862) ۽ حديث جي ٻين ڪتابن ۾ موجود آهي.

[31] هيءَ حديث صحيح بخاري (5928)، شرح السنہ للبغوي ۾ مذڪور آهي، صحيح مسلم ۾ روايت ٿيل الفاظ هن ريت آهن: مثل البيت الذي يذکر الله فيه، والبيت الذي لا يذکر الله فيه، مثل الحي والميت۔

[32] هيءَ حديث سنن ابن ماجہ (1627) ۾ ملي ٿي.

Scanned with CamScanner

[33] هيءَ حديث سنن ترمذي (3159)، مسند احمد (21093)، التوحيد لابن خزيمہ (294) ۾ مذڪور آهي.
[34] شيخ اڪبر محي الدين ابن عربي فتوحات مڪيہ جي باب 198 ۾ هيءَ عبارت ملي ٿي.
[35] هيءَ حديث صحيح بخاري (117) ۾ موجود آهي.
[36] معروف حديث جي ڪتابن ۾ ڪونہ ٿي ملي.
[37] هيءَ هڪ ڊگهي حديث جو اقتباس آهي جيڪا صحيح مسلم (4899)، سنن ابوداؤد (1324)، سنن ترمذي (3404)، سنن نسائي (5347) ۽ حديث جي ٻين ڪتابن ۾ ملي ٿي.

Scanned with CamScanner